

در بیان خلافت و امامت آنحضرت

و کشتن خانه ها و آواره کردن مکان از دیوار خود بدو غربت و جبر کردن مردم که بیعت کنند با کسی نو که کرد گفت در حدیث است
و شراب بخورد و با سگان بازی میکند بدینو که زبان کا در نفس خود نهاده و دین خود را بر باد داده و بار عینت در مقام خجاست
بدادمانه و امارت خود را ضایع کرده و سخن سفیهان و جاهلان را بشنیده و صالحان و پرهیزگاران را نکشته انسان تیرس می آید
چون نامه نامه را خواند گفت در دلت کتبا بوده که من بمیدانستم که کس زید بپید گفت بگویند جواب نامه او را در اسرارها و در
اوردان نامه در جیب کس در انوش خبدا شد پس هر دین عاصی بر دماغ او انداخته و با او داد و گفت به بین که حسین بن
چه نوشته است انعمون بنو ثمالی به بر سخن گفتن پرده او را بپندیدند بد گفت دای زید مثل تو بود و هر دو خطا کرد بد چه توانم نوشت
و در صبا و و پادشاه و بیع حیب و ایشان نمیدانم و اگر دو شیخ دیند و بپیم که مردم خلاف از اسباب اند چه فایده دارد بخوانم
که خط بد چند با و بنویسم ولیکن مضایق خود را در آن ندیدم و صبر کردم فصل چهارم در بیان خلافت
و امامت و بعضی از معجزات آنحضرت بداند که عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که حضرت امام
حسن در هنگام وفات خود آن حضرت را وصی و خلیفه خود گردانید و نص بر امامت نمود و اسرار نبوت و و دایع خلافت
را با و سپرد و اکثر خصوص بر خلافت و امامت آن حضرت در کتب ایلی پیش گفته است کتب شیخ طوسی سند های
معتبر از حضرت امام محمد باقر و روایت کرده اند که چون هنگام ار محال حضرت امام حسن شد حضرت امام حسین را طلبید
فرمود که ای برادر ترا وصی خود گردانم و وصیت میکنم که چون من از دنیا رحلت کنم مرا غسل دهی و کفن کنی و بر من نماز کنی و مرا
بنزد قبر حضرت رسول بری که عیال خود را و تازه کنم و بنزد قبر برادرم فاطمه بری پس مراد و بشیخ در حق کنی ایضا روایت کرده
اند از حضرت صادق که چون حضرت امام حسن را وفات در رسید گفت ای بنیر بر و برادر من محمد بن حنفیه را مطلب خون
فشار این جن را بجهت داد بجهت برخواستن آنکه بنید بخلین خود را به بند در وانه شد و همه جاد و بد را بخود را بخدمت آن جناب
رساند چون سلام کرد حضرت فرمود که بنشین مثل تو کسی نمیباید غایب باشی از بیکای که مرده ها را زنده میگردانند و زنده ها
را میبرانند باید که صد و فهای علم باشد و در نادیکهای منالک چراغهای راه باشد و به ایند که تفاوت در میان
فرزندان یک پدر میباشد چنانچه ساعات روز بعضی از بعضی روشن تر میباشد مگر نمیدانی که حق تعالی امامت را در
فرزندان ابراهیم فرار داد و بعضی را بر بعضی فضیل داد و بداد و ذیور بخشید و محمد را از میان ایشان اختیار کرد و بر همه
ایشان زیاده ای داد ای محمد بر تو منبر رسم حسد را و حال آنکه حق تعالی در قرآن کافران را بقتل وصف کرده است و فرموده است
کفار و احسان چند انفسهم من بعد ما یبقی لهم الحق و خدا شیطان را نورانی نهد ای محمد میخواهد خبر دهد هم ترا با آنچه بدرت
در شان تو کشت بد حضرت فرمود شنیدم که بدرت در روز بصره میگفت هر که خواهد که با من بنکی کند در دنیا و آخرت
پس باید که بنکی کند بچیز من از من ای محمد اگر خواهی ترا خبر میدهم داد بان چه واقع شده است در زمانی که نوظفیه بوده در
پشت بد خود ای محمد بدانکه حسین بعد از وفات من و غارت روح از بدن من امام است بعد از من و این میراث است که از
پدر و جد با و رسیده است و در کتب ایلی خدا خلافت را نوشته است و سدا شامها است روایت را در اکثر از جمیع خلق اختیار کرده
است و محمد را از میان شما اختیار کرده است و او را پیغمبر کرده است و محمد علی را اختیار کرد برای خلافت خود و علی را
اختیار کرد برای امامت و من حسین را احبایم بیکم چه میخیزد منتظره گفت که تو امام می و سپید و بزرگ منی و نوته و سبزه من
بسیک محمد بخدا سوگند که بخوانم که جان من بر اندیش از آنکه این سخن را از تو بشنوم بد و سبیکه در هر من سخن چپ است
در وقت نو که از او وصف و بیان اخبر میتوانی که در و در چه خواهی گویم پیش از آنکه مکشاید شده است و در کتاب خدا نوشته
شده است و زبان فصحا و دانایان لایست و فلم های کاتبان کنند از آنکه اگر آن نضایل و منافع نوشته اند چنین
جوابیده است بنکو کاران و احبایم از همه دانایان است و عالم از همه ماکران تراست و در این است حضرت رسالت از همه
ما بیشتر است از امام بود پیش از آنکه مخلوق شود و حق خدا را خوانده بود و شتر از آنکه سخن آید و آید خدا میداند که از محمد خبر
کسی هست و این را برای پیغمبری اختیار میگرد چون محمد علی را اختیار کرد علی ترا اختیار کرد و تو حسین را اختیار کردی
ما تسلیم کردیم و دایمی شدیم و قبول کردیم امامت را و در مشکلات با و ما نخواهیم بود و در دستشها از او هدایت

و نیز با بعضی از فضایل آنحضرت

خواهم یافت در کتاب بضایا از فضایل بن هشتم روایت کرده است که من عیال به بن و بنی نبرد حبابه و الهه رفتم گفت
 بنواهی خبردم ترا آنچه شنیدم از حسن بن علی گفت بلی آنچه گفت من نیز با ایشان حضرت میرفتم تا آنکه بشوید و میان دو
 دیده من هم رسید باین سبب نزل ز با ایشان حضرت کردم چون حضرت بر من من مطلع شد با اصحاب خود بخانه
 من آمد و در همین موضع مشغول نماز بودم پس فرمود که ای حبابه چرا آمدی شد که نبرد ما بنامده گفت باین رسول الله
 این مرضی که دردی من هم رسیده است مرا مانع شد حضرت فرمود که معصمه را بردار چون برداشتم ابدهان مبارک
 خود را بآن موضع انداخت فرمود که خدا را شکر کن که حق تعالی این مرض را از تو دفع کرد پس من پیچیده افتادم و شکر حق
 بجا آوردم چون سرازیده برداشتم فرمود که در این به نظر کن چون نظر کردم اثری از آن علقه نماند بدم قطب را و نگذا
 از ابو خالد کابل روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام حسین خشنه بودم تا که انجوائی کرمان
 در آمد حضرت پرسید که سبب کرمه قویبت گفت والدۀ من در این شاعری رحلت نمود و وصیت نکرد و مالی دارد
 و مرا امر کرد که چون او بمیرد کاری نکنم تا بخدمت شاهرخ بنایم حضرت فرمود که برخیز و نبرد با این زن ضالمه چو
 بدرخانه رسیدیم که آن زن را خوا بایند بودند حضرت در پیش در افتاد و دعا کرد که حق تعالی او را زنده کند تا وصیت
 خود را بجا آورد چون حضرت از دعا فارغ شد آن زن برخواست و نشست و شهادت گفت چون نظرش بحضرت افتاد
 گفت ای مولای من داخل خانه شو و آنچه مصلحت میدانی مرا بآن امر کن پس حضرت داخل خانه شد و باین او نشست فرمود که وصیت
 کن خدا ترا رحمت کند آن زن گفت باین رسول الله من این قدر مال دارم و در فلان موضع است ثلث ترا بگو و گذاشتم که هر که
 خواهد آورد و حساب خود بدهد و دو ثلث دیگر از دست من است اگر دانی که او از موالی و شیعیان است و اگر مخالف باشد
 آن نمران خواست و مخالفان دادند و آن ثلثان حق نیست پس از حضرت انکار کرد که با او نماز کند و در درون او حاضر شود
 پس همان بجهان فرستادیم نمود ایضا از حضرت امام زین العابدین روایت کرده است که اهلای مدینه آمد که حضرت
 امام حسین را امتحان کند چون بخواست داخل مدینه شود بدست خود استیضاح کرد جنب شد و داخل شد چون بخواست
 آن حضرت رسید فرمود که ای اهلای مدینه نداری که با جنابت بخدمت امام خود می آئی با چنان جناب بنی اعرابه گفت چنانچه
 خود رسیدیم و اینجا از ترا دانستم پس ترکش و غسل کرد و بخدمت ایشان حضرت آمد و مسألی که بخواست پرسید ایضا از
 حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین بعضی از غلامان خود را برای حاجتی بپسین نمود و فرمود
 که در فلان روز بیرون مرده بدو و در فلان روز بیرون بیا اگر مخالفی من کنید زردان بر سر راه شما خواهند آمد و شما را با
 قتل خواهند و شما بندگان غلامان بی سعادت بجهان آن حضرت کردند و در دینی که فرموده بودند نروند و رفتند و در
 ایشان را بسل آوردند و موالی ایشان را بزدند چون خبر بان حضرت رسید فرمود که من ایشان را بزد و فرمودم و از من
 و بوال نکردند در فلان شاعری برخواست و ببرد و الی مدینه رفت و الی گفت که شنیده ام که غلامان ترا کشته اند خدا ترا
 صواب دهد بعوض ایشان حضرت فرمود که بگویم کی کشته است ایشان و این آنها را بکبر و قضا ص کن و الی گفت باین
 رسول الله بگویند از پیشانی فرمود که بلی چنانچه ترا می شناسم پس شاره فرمود و ببرد که در پیش و الی ایستاد و فرمود
 که این بکر را باهاست انمرد گفت که مرا از کجا پیدا کردی و چون دانستی که من از آنها ام حضرت فرمود که اگر من راست بگویم
 تو مرا می شناسی خواهی کرد گفت بلی بچند سو کند که ترا می شناسی خواهم کرد فرمود که چون بیرون رفتی فلان و فلان
 همراه تو بودند و هر رفتن او و انام برد و چنانچه از من از موالی و الی مدینه بودند و باقی ایشان از لشکرهای مدینه
 بودند پس و الی باین مرده گفت که بحق من منور سو کند با من بگویم که اگر راست نگوئی هر که نشنای بدی ترا از پناه فرود
 و بزم انمرد گفت بچند سو کند که حسین دروغ گفت و راست گفت کوبا با ما همراه بوده پس و الی بزم و الی بزم فرمود که
 ایشان را کردن زدن با چنان روایت کرده است که مرده بخدمت حضرت امام حسین آمد و با حضرت مشورت نمود در
 نبرد بجزین مالدار می و خود نیز مال بدار می داشتند حضرت فرمود که او را بخواه آن بید و لث مخالفان حضرت کرد
 و او را نیز بچند سو کند و تو بگو ایشان شد و ما را تا به حدش نیز از دستش گرفت حضرت فرمود که اگر گفت که او را

در بیان مختصر از کرامات و معجزات حضرت زین العابدین علیه السلام

خواه اکنون و اطلاق بگو و فلان زن را بخواه پس کمال نکذشت که مال بسیار دهم و سازند و برای او پیری و دختری آرد
و حالش بنکوشد شیخ کفی و این شهر شوب از حضرت صادق روايت کرده اند که روزی جناب امام حسین بعبادت بپاری
رفت که شب شد بدی داشت چون حضرت داخل شد بشا از او مفارقت کرد و آن پاره عبادت الله بن شداد لبتی بود گفت راضی
شدم با آنچه خواهم بشا داده است و شب نیز از شما میگردم حضرت فرمود که حق بتم هیچ چیز را خلق نکرده مگر آنکه او را امر کرده
است که ما را اطاعت کند پس صدای شنیدند و کسی را ندیدند که میگفت لبیک حضرت فرمود که با اسیران و منین ترا امر
نکرده است که نزد بل نشوی مگر بکن که دشمن ما باشد یا کناه کار باشد که کزاده کناه او باشی پس چون نزد بل ایستاد
شیخ طوسی پسند معبر از حضرت صادق روايت کرده است که زنی طواف میکرد و در عقب او مردی طواف میکرد و
آن زن دست خود را بپروان آورد و آن مرد دست خود را بلند کرد و بدو داد و او که داشت در حق او دست اندازید و چنان
بروز داد آن زن و هر چند سعی کرد جدا نشوایند نمود تا آنکه هر دو قطع طواف کردند و در شب ایشان جمع شدند و میانه
را خنجر کردند چون والی حاضر شد فقها را طلبید و میگفت که دست او را قطع کن تا از او دست بردارند و او را بکشند
والی گفت که ای کاش از فرزندان محمد و این میانست گفتند و بلی حضرت امام حسین امشب دعا داشت و دست او را بر
و طلبید و گفت به بان که چه بالا بر سر ایشان آمده است حضرت چون بیرون آمد از آن مکان و در آن راه رسید و
دست مدعا برداشت و شاعری را که در آن راه عاقد کرده و جدا از آن بنده ایشان آمد و دست خود را از دست او آویخت و
پرسید که ای عذاب نگیم از این کجا آمده است حضرت فرمود که نه اینجا نیست معبر از حضرت صادق روايت کرده است
کرده است که در زمان حضرت امام حسین در مدینه بود و در آنجا از او و فرزند او و سایر سگها که
زن و فرزندان از منک حضرت بر ایشان گذشت و از سبب محتاجه ایشان بر سر سبب چون بنشیند دست او بر زمین میزد
اول را فرمود که بنشین پس آن زن و آنکس که راست بکوی پیش از آنکه حق بقدره برادر و در سو سو نوی گفت این مرد که
است شود و منست و فرزند از او است و این مرد دیگر و انبشانه حضرت دو کور بان فرزندش را خواند که هنوز خبری
بود و فرمود که سخن بگو ای پسر پسر امام خدا و بیان کن که مادر تو راست میگوید یا نه آن کودک با عجز از آن سترت جدا شد و گفت
من نه از انم و نه از او و پدر من شبان فلان مرد است پس حضرت از فرمود که آن زن را بکش و آن طفل را بکش
از آن دیگر سخن نگفت ایضا از اصبع من بنانه روايت کرده است که روزی حضرت امام حسین عمرش کودم که به تنه من
سوال میکنم از نواز امری که بقیه بان دادم و از اسرار خداست و به احسان سر پیوست حضرت فرمود که ای پسر
که چگونه مختصه کرد رسول خدا با ختم پدرم و منبیه ما گفتم بل این رسول الله همین است و چون که بپایه رسید
آن حضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنیم خود را از آن حضرت داد و مسجد قبا داد و بی رحمتش تمام کرد
در روی من و فرمود ای صبیح حق بتم باد را منظر سلیمان گردانیده بود که در جاست بکاه مبرک و در پسین بکاه باز داده
از آن عطا کرده است گفت بخدا سوگند که راست میگوئی پسر این رسول الله پس حضرت فرمود که ما بهیم آنها که عالم کتاب نبرد
ماست و بیان آنچه دو کتابت ما میدانیم و نیست نزد احدی از خلق خدا آنچه نزد ما هست زیرا که ما محل از های بنیان
خدا بهیم پس تبسم نمود و فرمود که ما بهیم الله و وارثان رسول الله گفت خدا واحد میکنم برای این پس فرمود که داخل شو
چون داخل مسجد قبا شدیم دیدم که حضرت رسالت نشسته و ردای مبارک خود را بر پشت زانوهای خود بسته تا آید
دیدم که حضرت امیر المؤمنین بر کرسیان ابو بکر جلیب و حضرت رسالت نکشت خود را بدندان میکرد و با بی بکشت
گفت که بدخلاتی کردی تو و اصحاب تو در اهل بیت من و شما با لعنت خدا و لعنت من ایضا از ابن عباس روايت کرده
است که گفت دیدم حضرت امام حسین را پیش از آنکه مشوجه عراق کرد که بر دو کعبه ایستاده بود و دست جبهه را در
دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بنیاید بشو بیعت خدا که بیعت و بیعت خداست این طایوس از خدیفه روايت کرده
است که گفت شنیدم از حضرت امام حسین در زمان حضرت رسالت و آن حضرت کودل بود که میفرمود خدا کند
که جمع خواهند شد برای کشته شدن خاندان بنو امیه و سر که در ایشان و همه ایشان چه پیغمبر خواهد بود گفته

در بیان گریز با مختصر است و مائمه

حضرت رسالت تراخیر داده است باین فرمود که نه پس من رفتم بخدمت حضرت رسول و سخن با حضرت را نقل کردم حضرت فرمود که علم من علم او است و علم او علم من است زیرا که آنچه واقع میشود ما پیش از واقع شدن میدانیم در کتاب عبودیت و الهیات پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اهل کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و از کمی یا زیاد شکایت کردند و گفتند برای ما طلب بازان بکن پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که برخیز و دعای بازان بکن حضرت برخاست حمد و ثنای حق تعالی بجای آورد و درود بر حضرت رسالت و آل او فرستاد و دعای در نهان فضاحت و بلاغت را فرمود و طلب بازان برای مردم از حق تعالی نمود و هنوز از دعا فارغ نشده بود که بازان از آسمان بارید و اعرابی از بعضی نواحی کوفه آمد و گفت رو بخانه و تلهها داد بدم که اب جاری بود از آنها و بر یکدیگر موج میزدند و اب روایت کرده است که در صحرای کربلا ملعون از قبیله ممتهم که او را عبدالله بن جویرته میگفتند بنزدیک حضرت امام حسین علیه السلام آمد و گفت بشارت باد ثواباقتل حضرت خرمورد که چنین نیست مبروم من بنزد خداوند امر زنده و پیغمبر شفاعت کننده و من از خالت نیکنگویند بجاالت بهتر میروم تو کینهی گفتی منم پس جویرته حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود که سقید ز بر بعل ان حضرت ظاهر شد و فرمود که خداوند او را بکش بسوی الت جقم پس انملعون بفضیلتی که بر حضرت خله کرد ناگاه اسبش در غری افتاد و از است کردید و پایش در رکاب ماند و سرش بر زمین آمد و اسب دم کرد و میدوید و سر از دهنش بیرون میزد و پای وانش جدا شد و در رکاب او بخت بود و ضعف بگوشش بر زمین ماند و بچشم فاصل شد در حادث معتبر از طرق خاصه و غایب روایت کرده اند که بسیار بود که حضرت فاطمه در خواب بود و حضرت امام حسین ع در کوره میگردید و جیرته را که از حضرت زامی جنبانید و با او سخن میگفت و او را ساکت میکرد این چون حضرت فاطمه بیدار میشد میگوید که کوره می جنبد و کسی یا ان حضرت سخن میگوید و کسی یا نمیدید چون از حضرت رسالت میپرسید حضرت میفرمود که او جیرته است ایضا روایت کرده اند که چون ان حضرت در شب تاریک و موضعی نشاند بنوری که از جبین و پایش کردن ان حضرت ساطع بود ان حضرت زامی شناختند زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این دو موضع را بسیار میپسند حق تعالی کوفید که اکثر معجزات در باب شهادت حضرت مذکور خواهد شد و فصل دیگر در بیان گریز با مختصر است و مائمه ان حضرت فاطمه و برای نام ان حضرت اند و هناك بودند خصوصاً در روز عاشورا این قولیه پسند معتبر روایت کرده است از ابن خارجه که گفت روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم و حضرت امام حسین علیه السلام را بآیه کردیم حضرت بسیار گریست و ما گریستیم پس حضرت سر بر داشت و فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام میفرمود که من گشته گریه و زاری هیچ مؤمنی را با من نمیکند مگر آنکه گریان میگردد بروایت دیگر فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام میفرمود که من گشته زاری گریه که با کرب و غم و آلام گشته خواهم شد و لایتم است برخیزا که هر اندو هناك که بزیارت من بیاید شاد و خوشحال با اهل خود بر گردد شیخ معین پسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر جنی که در کربلا و کربستی مکر و هست بغیر از جنی که در کربلا و کربستی بر حسین بن قولیه پسند معتبر روایت کرده است که هیچ روزی حسین بن علی علیه السلام تر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مذکور نمیشد که کسی آنحضرت را تا شب متبسم بیند و در تمام آن روز محزون و گریان میبود و میفرمود که حسین علیه السلام سبب گریه هر مؤمنی است ایضا از ان حضرت روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نظر کرد

بسی حضرت امام حسین علیه السلام گفت که من چنینم ای پند حضرت فرمود که بلی ای فرزندی این
با بوی و این قول و نیت بسیار از ابوغیاره منشد ثابت کرده اند که گفت روزی بخد مت حضرت
صادق علیه السلام رفتم حضرت فرمود که سفری چند در مرثیه حسین انشاء کن چون شروع کردم حضرت
گریان شد و من مرثیه میخواندم حضرت میگریست تا آنکه صدای گریه از خانه آنحضرت بلند شد بر روایت
دیگر حضرت فرمود که بان روشی که در پیش خود میخوانید و فوج میگیرید بخوان چون خواندم حضرت بسیار
گریست و صدای گریه زنان آنحضرت نیز از پشت پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعر
در مرثیه حسین بخواند و پنجاه کن یا بکر یا ند بهشت او را واجب کرد و هر که سی کن یا بکر یا ند بهشت
او را واجب کند و هر که ده کن یا بکر یا ند بهشت او را واجب کرد و هر که پنج کن یا بکر یا ند بهشت او را
واجب میگرد و هر که یک کن یا بکر یا ند بهشت او را واجب کرد و هر که مرثیه بخواند و خود بگوید
بهشت او را واجب شود و هر که او را گوید باید و خود را بگوید بهشت او را واجب کرد و در روایت
دیگر فرمود که هر که آنحضرت را بنیاد بپاورد و از دیده او بقدر ببال مکی آب بیرون آید ثواب او با خداست
و خدا را ضی شود از برای او ثواب غیر از بهشت شیخ کشی بسند معتبر از زید شحام روایت کرده است
که من با جماعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم جعفر بن عقیل آنحضرت
آمد حضرت او را اکرام نمود و نزد یک خود نشاند و گفت یا جعفر گفت لبیک خدا مرا فدای تو کرد اند
حضرت فرمود که شنیده ام شعر میگوئی در مرثیه جناب امام حسین و بنگو میگوئی عرض کردم بلی فدای
تو شوم فرمود بخوان چون خواندم آن حضرت گریان شد و قطرات اشک آن حضرت بر پیش مبارک جاری
میشد و حاضران هر گریان شدند پس فرمود بخوان سوگند که ملائکه مقربان در اینجا حاضر شوند و مرثیه
ترا برای حسین نشنیدند و زبانه از آنچه بنا کردیم گریستند حق تعالی از برای توجیع بهشت را واجب کند
و گاهان ترا امر زید پس فرمود که یا جعفر میخوانی بنیاده بگویم گفت بلی ای پند من فرمود که هر که در مرثیه حسین
شعر بگوید و بگوید یا بکر یا ند لبیک حق تعالی بهشت را برای او واجب کرد و گاهان او را بنیاد مرثیه میهند
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام نزد
پروردگار خود است و نظر مکنید بشکرگاه خود و بخل قبر خود و شهیدانی که نزد یک او مدفونند و نظر مکنید
بسیوی یارث کتدگان خود و او بهتر می شناسد نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و در جات
و منازل ایشان را نزد خداوند ثانیان از شناختن یکی از شما فرزندان خود را و می بیند کسی را که بر او
کرم میکند و طلب مرزش میکند برای او سوال میکندان پدران خود که طلب مرزش کند برای او و میگوید
که اگر بدانند زیارت کنند من آنچه خدا برای او مهیا کرده است هر شبهه فرج او زبانه از جزع او خواهد بود
چون زیارت کنند او بر میگردد هیچ گاه بر او نمائند است این با بوی بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه را حرام میدانستند و این امت حقا
کا و خونهای ما را حلال دانستند و هتک حرمت ما کردند زنان و فرزندان ما را اسیر کردند و اشیای
چند هزار دینار ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت را در حق ما و طاعت نکردند بدینسانکه
مصیبت حسین دینهای ما را هجروح گردانید ما است و اشک ما را جاری کرده است و عز ما را ذلیل
گردانیده و زمین کنایه امورث کرب بلای ما گردید تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید بگویند گریه کن
که گریه بزان حضرت فرمود هرگز گاهان بزرگ را پس حضرت فرمود که پدرم چون ماه محرم داخل میشد گریان
حضرت را خندان نمیدادند و چون بر او غالب میگردد چون روز دهم محرم میشد و روز نهم صیبت را اندوه

در بیان فضیلت کربنیزه آنحضرت

گفته او بود و می گفت که امروز روزیست که حسین شهید شده است ایضا پسندم و لوق اذان حضرت روایت کرده است که هر که ترک کند سعی و حجاج خون را در روز عاشورا شوال حق تعالی حوائج دنیا و آخرت او را بر آورد و هر که روز عاشورا در نه مصیبت و اندوه و کربنیزه او باشد حق تعالی روز قیامت را روز شادی و سرور او گرداند و دیده اش در بهشت بباروشن باشد و هر که روز عاشورا از روز برکت شمارد و برای برکت از وقت در آن روز در غایت زحمت بگذرد و آنچه زحمت کرده است برکت نباشد و خدا او را در روز قیامت با بزرگو و عیسی خداوند و عیسی بن سید در پست ترین درختان جهنم اندازد و ایضا پسند حسن از زبان بن شیب روایت کرده است که گفت در روز اول محرم بخندم تا امام رضا علیه السلام رفتم فرمود که ای پسر شیب یا روزی که قتمه فرمود که این روزیست که حق تعالی عای حضرت زکریا را مستجاب گردانید و وقتی که از حق تعالی فرزند طلبید و ملائکه او را ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد ترا بچیزی پس هر که این روز را در روزی از روز عای از مستجاب گرد و چنانچه دعا ی زکریا مستجاب گردید پس فرمود که ای پسر شیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان کدشتن ظلم و قتل را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه پس این امت حرمت این ماه را شناختند و حرمت پیغمبر خود را ندانستند و در این ماه با زرتشت پیغمبر خود قتال نمودند و زنان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را غارت بردند پس خدا بنیامان را ایشان را هرگز ای پسر شیب اگر کسی که میبکشد برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی علیه السلام که او را مانده و سینه بریده اند و هیچکس نگران اهل بیت او را با او شهید کردند که هیچکس در زمین شبیه خود ندانستند تحقیق که گریسته برای شهادت و اسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار فرس ملک برای حضرت آنحضرت از اسمان بر آمدند چون بزمن رسیدند آنحضرت شهید شد و پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت هستند و ولیده مو و گگرد الوه تا وقتی که حضرت قاهر ال محمد صلی الله علیه و اله ظاهر شود پس از یاد و زان آن حضرت خواهند بود و در وقت جنات شعار ایشان این خواهد بود که یا ابا ذر یا ابا الحسن یعنی اطلب کنندگان خون حسین ای پسر شیب خبر را در مزایدم از پدرش از حدش چون جدم حسین علیه السلام گشته شد اسمان خون و غایت مرغ با وندای پسر شیب اگر گریه کنی بر حسین تا آب پدهای تو بر روی تو جاری شود و حق تعالی جیب کاهان کبیره و صغیره ترا پیامرند خواهد اندک باشد و خواهی پسر شیب اگر خواهی که خدا را ملاقات کنی و هیچ کاهی بر تو نباشد پس بارت کن حسین را ای پسر شیب اگر خواهی که در عز رفاهای غایب بهشت ساکن شوی یا رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرين صلوات الله علیه پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شیب اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا داشته باشی پس هرگاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو یا نبی کن مع هم فافوزوا عظیمای یعنی از و میبکنم که با ایشان میبودم و گشته میبودم و دستکاری عظیم می یافتم ای پسر شیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک باش و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت ما که اگر مژدی سنکی دوست دار و حق تعالی او را در قیامت نان محشور میگرداند و کامل از بارت پسند معتبر از عید الله بگرفتار است که گفت روزی از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ما بن رسول الله که قبر حضرت امام حسین علیه السلام را بیکجا اندازد و قبر آن حضرت چیزی خواهند کرد حضرت فرمود که ای پسر بکر چه بسیار عظیم است منابر بل تو بدوستی که حسین بن علی با پدر و مادر و برادر خود است در منزل رسول خدا و با آن حضرت روزی بخورند و شادی سپمایند و گاهی برخایند و استعشرش و بچند است و میگویند و در کار افاکن بوعده که با من کرده و نظر میکنند بر بارت کنندگان خود ایشان را با نامهای ایشان و نام پدر زان ایشان و منکر و ما و ای ایشان و آنچه در خانه های خود دارند می شناسد و پاد ز

در بیان فضیلت کربلین بر آنحضرت

بجز شما فرزند خود را میثاقا نمیداد و نظر نمیکند بوی آنها که بخواهند و طلب امروزشان برای ایشان
 میکنند بوی آنها که بخواهند و طلب امروزشان برای ایشان میکنند و از بدندان خود سؤال نمیکند که
 زای ایشان استغنا کنند و بگوید که ای کریم کننده بر من اگر بذاتی آنچه خدا برای شما مهیا گردانیده آن
 ثوابها را بپیشانی تو زیاده از اندوه تو نخواهد بود و از حق تعالی سؤال نمیکند که هرگاه و خطا که کریم
 کنند بر او کرده است بنام مردی باطنی معتبر از مسموع بن عبدالمکمل روایت کرده است که حضرت امام جعفر
 صادق فرمود که ای سمیع تو از اهل عراق یا از یارث قبر امام حسین مبروی کفتم نه من مشهورم از اهل بصره و نزد ما
 فاضل هستیم که تابع خلفه اند و دشمنان بسیار داریم از اهل قبا اهل از نا صبیان غیر ایشان را بمن نیستیم که
 احوال مزبوانی بگویند و از ایشان خبرها بمن برسد حضرت فرمود که ای مرکز بخاطر می آید آنچه با آنحضرت کردند
 کفتم بلی فرمود که جنع میگویند برای مصیبت آنحضرت کفتم بلی بخدا سوگند که جنع میگویند و میگویند تا آنکه
 اهل من اشرارند و در من میبایند و امتناع میکنم از خوردن طعام تا آن حال من آثار مصیبت ظاهر میشود
 حضرت فرمود که خدا رحمت کند که بپرتو را بدرستی که تو مشرعه میشودی و از آنها که جنع میکنند از برای خدا و شاد
 میشود برای شادی ما و اندوهشان میشود برای اندوه ما و خایف میگردند برای ایامی ما و روز
 باشد که به یقین در وقت مژگ خود که بدندان من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک موت را از برای تو
 بشارت میدهند ترا که دیده نور روشن گردد و شاد شوی و ملک موت بر تو بران تو باشد از مادر و فرزندان
 نسبت بفرزند خود پس حضرت کریمت و من نیز کریمت و فرزند شما میکنم خداوند بزرگتر فضل داده است خدا
 بر خوار خود بر حجت و مخصوص گردانیده است ما اهل بیت را بر جمعی مسموع بدرستی که نه بن و نه مان کرم
 میکنند از روزی که امیر المؤمنین علیه السلام شهید شده است تا حال از برای تو چه بر ما و آنچه ملائکه برای
 ما میگویند زیاده از دیگران است از روزی که ما کشته شده ایم کریم ملائکه ساکن نگردید است و هر که کریم
 کند برای ترحم بر ما البته خدا رحمت خود را شامل حال او گرداند پیش از آنکه اب از دیده او بیرون آید
 چون اب بر روی او جاری شود اگر قطره ازاب دیده او را در چشم بریزد هر چه حرارت او را فرو نشاند
 و کسب کند برای مادرش بداند در وقت مرگ چون ما را ببیند شاد گردد و آن شادی از دلش زایل
 نشود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود چون دوستان ما نیز بگویند شاد بگردند و از لذتهای لوان
 طعامها آن قدر بکام ایشان رسد که نمیخواهند تا بجا بر گردند ای مسموع هر که بکثرت از آن آب بخورد
 بعد از آن هرگز تشنه نمیشود و بقب و مشقت نمی بیند و آن آب در سردی کافور است و بوی مشک از آن
 ساطع است و طعم نجیب و آن هفت و از هسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر است و از آب دیده
 صاف تر است و از غیر خوشبو تر است و از چشمه یسینم بیرون می آید در غمرهای بهشت جاری میشود بر
 روی مراد و بدو با قوت میگردد و بر کنار حوض کوثر قدحها است زیاده از ستارگان آسمان و بوی خوش
 آن از هزار ساله زاه به شام مردم میرسد و قدحهای آن از طلا و نقره و لوان جواهر است چون کسی از آن میکند
 که از آن به شام مدجیع بویای خوش را به شام او میرساند و شاد است آن میگوید که من راضیم که مرا هم اینجا بکند
 و مسموع دیگر نمی طلبم و بقیه از این مکان را می خواهم ای مسموع تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب
 میگردند و هر دیده که برای مصیبت ما گردانیده است شاد میگردد بنظر کردن بوی کوثر و مسموع
 دوستان از آن آب میاشامند و فکر کس بقدر حق که با او دلالت از آن آب میباید و سببیکه حضرتنا مبر
 الیومینم بر کنار کوثر است و است و عصا از جوی مسموع در دست دارد و دشمنان طار از آن سیرانند
 پس یکی از ایشان گوید که من در کوشا شادان بودم و در میان ایشان بودم چرا که اب جعفر است

در بیان شواهد و کتب و نسخ و المخطوطات

[illegible]

در بیان کتب فاطمه بجهنما مرحب علیها

۳۹

بحضرت فاطمه کبریه است و باری انحضرت نموده است و احسان حضرت را کرده است و حق ما اهل بیت را کرده است و در قیامت محشور نمیشود هیچ بنده که دیده او گریان نباشد مگر کسی که بر جدم حسین کربینه باشد که او محشور نمیشود باقیه خندان و ثبات با و میرسد از جانب خداوند تالمان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر میگردد و غلابی هر روز برین و کریم کنندگان بر حسین ایستند و همه خلق را بمقام حنا میزنند و ایشان را در بر عرش خدایه خدمت انحضرت نشاندند و از حنا نمیرسند و ملائکه نیز ایشان را بپوشانند و ایشان را تکلیف دخول بهشت میمانند ایشان را بکشد و میگویند که طاعت و صحبت انحضرت را بهشت غیر و سیم و لقای انحضرت خوشتر است ما را از بهشت و حور و غلمان برای ایشان پیش میفرستند که ما را شوق ملاقات شما نباشد و سیده ایشان بسبب سرور و شادی که از مجالس انحضرت دارند سراپا نمیکند که پیغام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را میبینند که بر روی انتر میکشند و ایشان منازل آن نیکوکاران را میبینند پس میگویند که نیست ما را شفاعت کننده در این روز و سنی و نه باری که ما را از شدت و آزاری نجات دهد پس باز ملائکه پیغام از جانب زنان ایشان و خزینداران بهشتهای ایشان میآورند و برای ایشان وصف میکنند نعمتهایی که حق تعالی برای ایشان در بهشت ها مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد انشاء الله فرد شما چون جواب پیغام ایشان بخوان و غلمان و خازنان بهشتهای ایشان میرسد پیشوند که ایشان در خدمت انحضرت در بر عرش نشاندند شوق اینها بملاقات ایشان زیاد میگردد پس این همه دشمنان انحضرت میگویند که حد و سپاس خداوند را که فرج اگر و هول این روز را از ما برد و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسباب و شتران از بهشت با عملها برای ایشان میآورند و ایشان سوار میشوند و مشغول حمد و شای حضرت عزت و صلوات بر حضرت رسالت و آل انحضرت میباشد تا داخل منازل خود گردد آنکس باشند معتبرا از ابوبصیر روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم و با انحضرت سخن میگفتم که یکی از فرزندان انجمن داخل شد چون نظر حضرت باو افتاد گفت مرحبا او را در بر کشید و بوسید و فرمود خدا حقیر کند آنها را که شمارا حقیر کردند و خدا انتقام کشد از آنها که پدران شمارا کشتند و خدا واکند از آنها را که شمارا واکند و خدا لعنت کند آنها را که شمارا شهید کردند و خدا باور و حافظ و ناصر شما باشد چه بسیار که پیشند زنان بر شما و چه بسیار بطول انجامید که به پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه اسمان بر شما پس حضرت کسب و فرمود که ای ابوبصیر هرگاه نظر میکنم مرا حالتی درو میدهد که ضبط خود نمینوامد که بسبب آنچه نیست پیدایشان و ایشان کردند ای ابوبصیر بدو شک که فاطمه بر حسین میگردد و کاه میزند میزند که جهنم بخروش میاید چون خازنان جهنم صدای انحضرت را میشنوند جهنم را ضبط میکنند که مباد از بانه بکشد و جمع اهل زمین را بسوزانند تا انحضرت در کربلاست ایشان محافظت درهای جهنم میکنند و زبانهای آنرا بر میگروانند از برای محافظت اهل زمین و جهنم ساکن نمیشود تا انحضرت از کربلا کن شود و در باها از صدای کربیه انحضرت نزد یکست که بخوش آیند و بیکدیگر بگریزند و هر قطره از آنها ملک و ملکست که چون صدای انحضرت بر میاید محافظت آنها میمانند که اهل زمین را غرق نکند و ملائکه توسطه رسانند و برای کربیه انحضرت که بایستد نضرع و استغاثه بدرگاه حق تعالی میکنند و اهل عرش و آنها که بر در عرشند با جمیع ملائکه نضرع میمانند و صدای تسبیح و ثناء برین بلند میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر یکی از صداهای ایشان با اهل زمین برسد هر آنکه اهل زمین مدهوش گردند و کوهها آکنده شود و زمین بلرزد گفتیم فدای تو کردم این امر عظیم است که پاد میکنی حضرت فرمود که آنچه نگفتم زیاده از آنست که گفتم پس فرمود که ای ابوبصیر با نیکو خواهی که از آنها باشی که باری فاطمه میکشد در کربلا پس من بگری افتادم و از بسیاری کربیه سخن نتوانستم گفت حضرت بجای نماز خود رفت و مشغول دعا شد من با بحالت از خدمت انحضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خورد و مرا دو شب خواب نبود روز دیگر بگوشا و خائف بخدمت انحضرت رفتم چون دیدم که حضرت ساکن گردیده است من ساکن شدم حد کردم خدا را که بر من عفو بفرماید و بگذرد و بعضی از کتب معتبره از دجل خراعی روایت کرده است که گفت در ایام عاشورا رفتم بخدمت علی بن موسی الرضا و انحضرت اند و هناك نشسته بود و جمعی از شعبان در خدمت انحضرت نشسته بودند چون نظر انحضرت بر من افتاد فرمود که مرحبا ای دجل که باری کنده مانی بدست و زبان خود پس مرا طلبید و نزد من خود نشاند و فرمود که ای دجل چون بنروزها ایام خون ما اهل بیت است و ایام سرور و شادی دشمنان ما است شعری چند

در روزی که در کربلا

در بیان خبر دین حق و نبی و ائمه و اهل بیت

۵۹۲

مرتب شد الشهدا بخوان و بدان ای عمل که هر یک بگوید و بگوید بگوید کس را برای مصیبت ما اجرت بر خداست ای عمل هر که
 ابازیدهای او روان شود ببارسیده است اند شمعان ما حقه او داد و نمره ما محشور کردند ای عمل هر که بر مصیبت جد
 من حسین بگوید این حق است که ما را با مرز پس حضرت فرمود که پرده بستند و پرده کبان حرم عصمت و طهارت درین
 نشاند برای نکر در مصیبت جد خود حسین بگوید پس فرمود ای عمل مرتبه برای حسین بخوان پس شهری چند در مرتبه
 انحضرت خواندم انحضرت بل روان و زن خان حاضران بسیار که پیشند که صدای که پوزخانه انحضرت بلند شد **فصل ششم**
در بیان خبر دین حق و نبی و ائمه و اهل بیت
 شهادت با انحضرت کرامت کرده شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده است
 که حق تم بعوض شهادت بحضرت امام حسین کرامت کرده اند که امامت را در فرزندش و فرزند او فرزند او فرزند او دادند
 نزد انحضرت مسجبات گردانید و روزها ناپاک کنندگان او را در رفتن و برگشتن از عمر ایشان ختم کند و ای گفت که هرگاه مؤد
 ببرکت زیارت انحضرت انقدر فضیلت میباشد با انحضرت خود بشهادت چند درجه باقی باشد حضرت فرمود که حق تم او را بگویند
 است به پیغمبر که با انحضرت میباشد و در حدیث او و منزلت او این باب بود بکران بسندهای معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند
 که چون حضرت امام حسین متولد شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را خبر داد که امت من این فرزند را شهید
 خواهند کرد حضرت فاطمه گفت من چنین فرزندی نخواهم حضرت فرمود که حق تم بعد از او امامت را در فرزندان او فرار داده است
 تا روز قیامت حضرت فاطمه گفت و انحضرت شدم شیخ طوسی و دیگران از سعد بن عبدالله روایت کرده اند که گفت بحضرت
 حضرت امام حسن عسکری دهنم و انحضرت مستند چند سوال کردم انحضرت فرمود که از مولای خود حضرت صاحب الامر
 پرس و در وقت حضرت صاحب الامر بود و در پیش روی حضرت بازی میکرد پس سوال کردم از نفس که بعضی
 حضرت فرمود که انخروفا و اخبار غیب است که خدا بحضرت ذکر را خبر داده بود و بعد از ان بحضرت رسول تمام اعلام فرمود
 است و سببش این بود که حضرت ذکر با او خدا طلب کرد که اسماء مقدس را با او تعلیم نماید که در شد با باها پناه برد
 جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم انحضرت نمود چون حضرت ذکر با نام محمد و علی و فاطمه و حسن و با واد میکردم او بر طرف میشد
 و خوشحال میشد چون نام مبارک حضرت امام حسین را یاد میکرد که با و مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد و زنی
 مناجات کرد که خداوند اجر نام ان چهار بزرگوار را که بر زبان میارم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردد و نام ان عالمند
 که ذکر میکنم غمهای من به هجانی میاید و مرا از کرب طاف غمها نماند پس خداوند عا لقصه شهادت و مظلومیت ان جناب را بر کمر او
 فرود گفت که بعضی کاف اثار بنام کربلاست و هاهلا از عتبت ظاهر است و پانی بد است که کشند و ظالم ایشان بود
 و عین عطر و تشنیه ایشانست و ان محروم صبر ایشان است و ان مصیبتها چون ذکر با این قصه در د ناگراشید سر و
 از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد مشغول کرد و زاری و ناله و بیقراری شد و مرتبه بر مصیبت ان حضرت میخواند
 میگفت اللهم دل بفرزند خلت را مصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد با بلا ی چنین مصیبتی را با حث عزت او را خواهی داد
 با بلی و فاطمه جامه چنین مصیبتی را خواهی پوشانید با چنین درد و آلی و بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد بعد ازین
 سخنان میگفت که اللهم مرا فرزند کرامت فرما که در پی بدی من با و روشن شود چون چنین فرزند کرامت فرمائی مرا فریفته
 عبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت ان فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب خود برای فرزندش بدرد خواهد آمد
 پس خدا محبت با ان حضرت کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز گردید و حضرت محبت شمامه در شکم مادر
 بود همان حضرت امام حسین نیز شمامه بود این باب بود از کتب الاخبار روایت کرده است که گفت که مادر گاهای خود خوانده ام
 که مردی از فرزندان محمد مصطفی کشته خواهد شد و عرفا سیان اصحابش خشک خواهد شد که داخل بهشت شوند و با حور العین
 معانفت نمایند پس حضرت امام حسن گذشت پس میدند که اینست گفت نه چون حضرت امام حسین گذشت پس میدند که اینست
 گفت بلی ایضا روایت کرده است که جمعی از مسلمانان بمغانله فرنگیان رفتند چون بلاد ایشان را فتح کردند و یکی از کتبهها ایشان
 دیدم که یک بیت تهر نوشته بود که مضمونش این بود که ابا امیر و فرزندان او و هر که حسین را میکشد شفاعت جدا و در روز

خبر در حق پسران ابراهیم

۹۴

قیامت از ایشان پرسیدند چند سال است که این شهر در کتبه شما نوشته شده است گفتند هشتاد سال پیش از آنکه پسر شما متولد شود
 ایضا پسندیدند حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول دوزی در خانه ام التمه بود فرمود که کسی نباید بیرون بیاید
 گفت حضرت امام حسین آمد کودک بود من نتوانستم که آنحضرت را منع نمایم تا آنکه رفت بخندست آنحضرت و من از پی آنحضرت رفتم
 دیدم که حضرت امام حسین دایر سپهر خود چسبانده و حضرت رسول گریه میکند و چیزی در دست خود دارد و میگردد آنحضرت
 فرمود که ای ام سلمه جبرئیل خبر داده است که این کشته خواهد شد و این ثمنی است که در آن کشته خواهد شد این از خود نگاهدار
 هر وقت که خون شود بدانکه جیب من کشته شده است ام سلمه گفت که یا رسول الله آن خدا سوال کن که این از او بر طرف کند حضرت
 فرمود که من آن خدا سوال کردم حق تم فرمود که او را ببین شهادت دهم خواهد بود که احدی از مخلوقین بان و در جبهه نرسد
 بدو ستم که او را شهادت چند خواهد بود که شفاعت کند و شفاعت ایشان رد نشود و مهادال محمدان فرزندان او خواهد بود
 پس خوشحال گوی که از اولایای حسین باشد و شعیبان او دستکارانند در روز قیامت ایضا پسندیدند حضرت امام رضا
 علیه السلام روایت کرده است که چون حاتم امر کرد حضرت ابراهیم را که فرزند خود اسمعیل را قربانی کند و برای او فدائی فرستد
 امر کرد که کوسفند را بوضو او قربانی کند پس ابراهیم از زور کرد که کاش ما مور نمیشدم بکشتن کوسفند و فرزند خود را بدست خود
 از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان من بدو می آمد و مستحق میشدم بسبب آن رفیع در جات
 اهل مصاب را پس حق تم با و وحی کرد که ای ابراهیم کبش محبوب ترین خلق من بسوی تو ابراهیم گفت خداوند اخلاقی نافریده که حیوان
 تو باشد بسوی من از جیب تو محمد مصطفی حق تم با و وحی کرد که ای محبوب تو با بسوی تو با جان تو ابراهیم گفت بلکه او را
 از جان خود و شتر و دایم حق تم فرمود که فرزندان او محبوب ترند بسوی تو با فرزندان تو ابراهیم گفت بلکه فرزندان او را دوست
 میدارم از فرزندان خود پس خدا وحی کرد با و که ای کشته شدن فرزند او بدست دشمنانش دل تو را بیشتر درد میآورد با و
 تو فرزند خود را بدست خود و طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن او بدست دشمنانش بیشتر دل مرا درد میدهد
 پس حق تم فرمود که ای ابراهیم گریه کن که دعوی خواهند کرد که از امت محمد است حسین فرزند او خواهند کشت بظلم و
 عدوان چنانچه کوسفند و کشته شدن بسبب این منسوب غضب من خواهند شد پس ابراهیم چرخ آمد و دلش بدرد آمد گریان
 شد پس حقیقه را کرد که هر گاه مردم چرخ را بر فرزند تو اسمعیل اگر او را قربانی میکردی چرخ که گوی فرزند پسر را خوار از میان حبی
 و کشتن او با من سبب و توبه واجب گردانند رفیع ترین درجات اهل مصاب را بدست معنی قول حقیقه و فدایا مدیح عظیم
 یعنی خدا کردیم اسمعیل را بدیع عظیم شیخ طوسی پسندیدند حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت ربیع
 نشسته بود و جلیل امام حسین نزد آنحضرت بود ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد این فرزند داد و دست میداری گفت
 بلی جبرئیل گفت که امت تو او را بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت بسبب آنخبر بسیار اندوهناک شد پس جبرئیل گفت که ای
 میخواهی بنویسم تا آن ثمنی را که در آن کشته خواهد شد حضرت فرمود بلی پس جبرئیل آنچه میان مجلس حضرت بود و کرد بلا
 بر زمین فرو برد و کردی را بر زمین افکند و بگشاید زمین و از بال خود مددی از ثوب آنحضرت برداشت و باز زمین را
 چسب کرد که کردی را بجای خود برگشت و حضرت دادان ثوب را حضرت فرمود که خوشحال شوای ثوب و خوشحال گوی که در تو
 کشته خواهد شد ایضا پسندیدند حضرت بظرفی مخالفان روایت کرده است از انس بن مالک که روزی یکی از عظامی ملائکه از
 حق تعالی رخصت طلبید که بر بارت حضرت رسالت ۳ بیاید از جانب حق تعالی مازون شود و فرود آمد و در خدمت آنحضرت نشسته
 بود که حضرت امام حسین ۴ داخل شد حضرت او را در بر گرفت و بوسید و در دامن خود نشاند ملک از آن حضرت پرسید
 که ای این فرزند داد و دست میداری حضرت فرمود که بسیار دوست میدارم او را و فرزند گرامی منست ملک گفت که امت
 تو او را شهید خواهند کرد حضرت فرمود که امت من فرزند من را شهید میکند گفت بلی اگر خواهی بنویسم تا آن خالک که در آن
 کشته خواهد شد حضرت فرمود که بلی پس ملک خالک سرخ خورشیدی بان حضرت نمود و گفت چون این خالک خون تازه شود
 علامت اینست که این فرزند تو کشته شده است راوی گفت شنیده ام که آن ملک بکاشل بود و ایضا پسندیدند حضرت از
 زینب زوجة رسول خدا روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت ۳ در خانه من بنویس حضرت امام حسین

آمد

در بیان خیر و شر و خیر و شر و خیر و شر

۲۹۴

آمدن او را مشغول میکردند که مباد الخضر را بیدار کند پس بی کاری رفت چون برگشتند دیدم که امام حسین بر روی
 تکم الخضر نشسته است و یونان الخضر بول میکند خواستم که او را بردارم حضرت فرمود که بول فرزند مرا قطع مکن و بکناد
 که فارغ شود چون فارغ شد حضرت سکه خود را ب ریخت و وضو ساخت و مشغول نماز شد چون حضرت بجهده رفت
 امام حسین بر پشتش سوار شد پس حضرت صبر کرد تا او برآمد سر از سجده برداشت پس آن جاب داد و برگرفت و نماز کرد چون
 از نماز فارغ شد دیدم که دست مبارک خود را بلند کرد و گفت بمن بنمای ای جبرئیل گفتنم یا رسول الله امر و کاری کردی که پیشتر
 نمیکردی سبب آن چه بود حضرت فرمود که جبرئیل بنزد من آمد و مرا غریب فرمود و مرا فرزندم حسین و مرا خبر داد که امت من
 او را شهید خواهند کرد و خال سرخی برای من آورد و گفت این تربت او است پسند بگو مثل این را از عایشه بنور و ابنت کرده
 ایضا از طریق مخالفان از اس بن مالک روایت کرده است که ما یکی که موکلست بر ایدان روزی او حقیق مرخص شد که بزبان
 حضرت رسول سپارید چون نماز شد ام سلمه را گفت که در پیش دریا است و مگذار کسی داخل شود در آنوقت جناب امام حسین آمد
 و ام سلمه خواست که مانع شود اما امام حسین جست و داخل خانه شد و بر دوش حضرت رسول سوار شد ملک گفت او را دوست میداند
 فرمود بلی ملک گفت که امت تو او را شهید خواهند کرد اگر میخواهی بنویسم خالک آن مکانی را که در آن شهید خواهد شد پس
 دست در زد کرد و خال سرخی برای الخضر آورد ام سلمه آن خاک را گرفت و در کنار مقنعه خود بست این قول و بپسندگاه
 معنر بسیار از حضرت صادق روایت کرده است که چون جبرئیل خبر شهادت حضرت امام حسین را از برای حضرت رسالت
 آورد آن حضرت دست حضرت امیرالمؤمنین را گرفت و بخاوت برد و ساعت طویل داد این باب با یکدیگر سخن گفتند و برایشان
 کرمی غالب شد و بسیار گریه کردند پس پشتر آنکه از همه جدا شوند جبرئیل نازل شد و گفت برو و کار شما سلام میرساند شمارا و میفرماید
 که سوگند میدهم شما را که صبر کنید بر این مصیبت برایشان با مرحق صبر کردند ایضا پسند معنر از آن حضرت روایت کرده
 که روزی جبرئیل بحضرت رسول نازل شد و گفت السلام علیک یا محمد یا میخواهی بشارت دهم زاده پیری که امت تو بعد از تو
 او را شهید خواهند کرد حضرت فرمود که مرا حاجتی نیست بچنین پیری پس جبرئیل با همان رفت و نازل گشت و این بشارت را
 آورد چون حضرت همان جواب را فرمود و باز با همان برگشت و در مرتبه ستم همان بشارت را آورد چون حضرت فرمود که مرا حاجت
 با نیست گفت برو و کار تو میفرماید که وصایت و امامت را در فرزندان او قرار داده ام حضرت فرمود که واضی شدم پس حضرت
 بخانه فاطمه آمد و فرمود که جبرئیل چنین بتاری از جانب حقیق آورده است فاطمه گفت که چنین فرزند را میخواهم حضرت فرمود
 برو و کار من امامت و وصایت را در فرزندان حق قرار داده است پس خوانم این پدر و فرستاد و وصیتنا الان یوالدیه حننا
 حننه ام که ما و وصیتها که پس حضرت صادق فرمود که هرگز دیده ای که زنی بر پیری حامله شود از روی کراهت و او را بر زن
 گذارد از روی کراهت ولیکن فاطمه چنین بود چون خبر شهادت الخضر را شنید بود با و حامله شد از روی کراهت و وضع
 حمل و نمود از روی کراهت ایضا پسند موثر از آن حضرت روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه بخانه حضرت رسالت
 آمد اب از پدر که مبارک آن حضرت روان بود فاطمه سبب گریه الخضر را پرسید فرمود که جبرئیل خبر آورده که امت من حسین را
 خواهند کشت چون فاطمه این خبر را شنید حش و بر آورد و گریان خود را چالید حضرت فرمود ای فاطمه حزع مکن که امامت در
 فرزندان او خواهد بود فار و ز فهاست پس فاطمه ساکت شد ایضا پسند های معنر از حضرت امام محمد باقر و امام زین العابدین روایت
 زده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که روزی حضرت رسالت قسم بدیدن ما آمد پس طعمای نوزدان حضرت حاضر گردیم
 که ام ایمن برای ما هدیه آورده بود و آن خرما و شیره و مسکه بود حضرت قدری از آن تناول نمود چون فارغ شد من اب بردست
 مبارکش ریختم دست خود را شست بعد از شستن دست مبارک خود را بر روی محاسن خود مالید و رفت بر او هر خانه چند گشت
 نماز کرد و در سجده آخر نماز گریه بسیار نمود چون سر از سجده برداشت و از نماز فارغ شد هیچک از مهاجرات نکردیم برای اجل او
 فظیم الخضرین که از سبب گریه سوال کنیم حضرت امام حسین بسیار کودک بود و تازه بر مادر آمده بود و نیز دهن حضرت رفت و
 بران مبارک جد بزرگوار خود نشست و سر خود را بغل حضرت چسباند و گفت ای جد بزرگوار خانه ما شریف و زوایا من
 نویسم و رو شاد شدیم پس گریه کردی و ما را بلانده و روی سبب گریه شما چه بود حضرت فرمود ای فرزند گرامی چون من بشما

در بیان خبر از حق پیغمبر اخوان و ائمه اهل بیت

۹۸۱

نظر نمودم و شمار اید و در خود بدم بی شاد کرد بدم و مرکز شادی چنین مرا و نداده بود چون شاد بهای دوستان خدا در دنیا به
 الهام باشد جبرئیل را بنوفت بر من نازل شد مرا خبر داد که شما هر کشتن خواهید شد و فرمائی شما را بلا دروغی خواهد بود پس باین
 سبب گریتم و خدا را شکر کردم و از برای شما از حق پیغمبر شما را طلبیدم پس حضرت امام حسن گفت ای پسر من که زیارت خواهد کرد ما
 باین برکتی که ملخص فرمود که گویا از امت من زیارت شما خواهند آمد برای برکت و برای سبکی و احسان بمن و من ایشان را بخیر
 خواهم کرد و دست ایشان را خواهم گرفت و از شداید و احوال روز قیامت نجات خواهم داد این بابویه و این قولویه با سائید و حضرت
 صادق روایت کرده اند که برده بعلی از آن حضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را با صاف و الوعد وصف نموده اما
 اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل فرزند خرفیل است حق تعالی او را بجهان معیشت گردانید پس او را نکذیب
 کردند و پوست سر و رویش را کردند تا نگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطا طاهل ملک خدا بر او فرستاد تا نزدان پیغمبر عالم شد
 آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا با انواع عذاب معذب گردانم اسمعیل گفت مرا عذاب ایشان حاجتی نیست
 خدا وحی نمود با و که پس مرا حاجت که داری عرض کن حضرت اسمعیل گفت که پروردگار را تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود
 پروردگاری و برای محمد ص بر پیغمبری و برای اوصیای او یو کانت و امامت و خبر دای خلق را با نجه ستمکاران است با حسین بن
 علی جگر گوشه آن پیغمبر بیدار و خواهند کرد و وعده دای حسین را که او را بدینا بر گردانی تا خود انتقام کتد از هر که بر او سنگین کرد
 و او را شهید کرده حاجت من در دهگاه تو افتد ای پروردگار من که مرا بر گردانی بدینا تا خود انتقام از قوم خود بکنم پس خدا
 حاجت او را بر آورد و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین در رجعت بدینا بر خواهد گشت بروایت دیگر گفت میخواهم
 که صبر کنم در شکبائی و بحسین بر علی ناسی غایم این قولویه بسند معتبر روایت کرده است که سلمان گفت که نمائند و اسماعیلا
 ملکی که بخدمت حضرت رسول ص نهاد و حضرت گفت آنحضرت را در مصیبت فرزندش حسین و هر خبر از خداوند آنحضرت را بخواهی
 که حق تعالی شهادت او کرامت نموده است و هر یک او در ندای آنحضرت آن تربت را که آن امام مظلوم را در آن تربت مجبور و ستم
 شهید خواهند کرد و هر یک که می آمدند حضرت میفرمود که خداوند او را بخدول گردان هر که او را باری نکند و بکش هر که او را بکشد
 و ذبح کن هر که او را بکشد و ایشان را بطلب خود مرسان را وی گفت دعای آنحضرت در حق ایشان مستجاب شد و بر پدید آمد
 از کشتن آنجناب قمتی نزد بنی نضر و حق تعالی بناگاه او را گرفت شب مست خوابید صبح او را مرده یافتند مانند فرساده شده
 بود و هیچکس نمائند از آنها که مناسبت و کردند بقتل آنحضرت با میان آن لشکر داخل بود ندانند که مناسبت شد بدینا و آنکی با حق
 پاپسی و این مردها و پان اولاد ایشان بنی امیه را بماند از این عباس روایت کرده است که ملکی که از برای حضرت رسول ص خبر
 شهادت حضرت امام حسین را آورد جبرئیل بود بالهای خود را کتوده بود و بصدای بلند میگریست و تربت آنجناب را با خود
 او در بود بوی مثل از آن تربت ساحل بود پس حضرت رسول ص خبر شهادت حضرت امام حسین را شنید فرمود که ایار مشکور
 خواهند شد امتی که فرزند دلبند من و قاطعه را شهید کند جبرئیل گفت که حق تعالی اختلاف در میان ایشان خواهد افکند که دلها
 ایشان با یکدیگر موافق نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که دوزی حضرت رسول ص در خانه حضرت
 فاطمه بود و حضرت امام حسین را در دامن خود نشاند بود ناگاه کر بان شد و بسند معتبر از جعفر بن سمری روایت کرد که ای فاطمه
 و ای دختر محمد ص بدو ستم که خداوند علی اعدا در این ساعت خود بمن وحی کرد و الطاف بدینا بان نسبت بمن نمود و فرمود ای
 محمد ص ای احسن داد و ست مهادری عرض کردم بی نور دیده من است و کل بوستان منست و میبود دل من است پس با من گفت
 که با محمد ص مبارک مولود هست حسین بر او میفرستم رحمت و برکات و صلوات و خوشنودی خود را شامل حال او میکرد انمولست
 من و غضب من و عذاب من و نکال من بر کوی است که او را بقتل رساند با او عداوت کند با او منازعه کند و او من را شهید کند
 از کذا شکان و ایندکان در دنیا و عقی و او ستم جوئان اهل بیت است از جمیع خلق خدا و پدر و افضل و شکو تر است از او پس
 سلام مرا با و رسان و بنات ده او را که او است علامت راه هدایت و هادی دوستان من و شاهد من بر خلق من و خاندن علم
 من و جنت من با اهل اسما غا و اهل نهنه و بر جهان واد میان شیخ مفید روایت کرده است که امام الفضل در خبر حاجت بخند من
 حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله شب خواب منکری دیدم حضرت فرمود که چه خواب دیدی گفت خواب دیدم که یکبار

توفیق

ازین شما جدا کردند و بدین من گزاشتند حضرت فرمود که خواب بکنی دیدی پیری از قطن و ثوبه خواهد شد و تو گفت ای
 خواهی نمود پس در آن روزی حضرت امام حسین منو شد و حضرت و ابام الفضل داد که محافظت کنند ام الفضل گفت که
 روزی انحضرت را برودم بخدمت حضرت رسالت حضرت و از من گرفت و در دامن خود نشاند تا که دیدم که ابی
 دهدای انحضرت فروخت گفتیم پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله این چه حالتیست که در تو مشاهده کردم فرمود که ای
 جبرئیل بنزد من آمده و خبر داد که این فرزند مرا شهید خواهند کرد و خاله سحری از تربت او برای من آورد و شبنم جعفرین
 نماید کتاب شبرا لخران و دیگران روایت کرده اند که ملکی از ملائکه سهواً که هرگز بخدمت حضرت رسالت نیامده بود از
 حقیقت حضرت طلبید که بزبانت انحضرت بگویند و او نشد حق تعالی او وحی کرد که خیرده محمد را که مردی از امت او که او را بزند
 میگوید فرزند طاهر مبارک حضرت فاطمه بنول را شهید خواهد کرد ملک گفت ای سیدی من شاد شدم که بزبانت
 انحضرت میروم چگونه انحضرت و ابی این خبر بخون کرد انم حق تعالی فرمود که آنچه ترا امر میکنم باید بعمل آوری پس آن ملک بخدمت
 انحضرت آمد و بالهای خود را کشود و گفت السلام علیک یا حبیب الله من از پروردگار خود مرخص شدم که بزبانت نویسم
 چون مرا رخصت داد خبری بمن داد که از تو کردم که کاش بالهای من به شکست و این خبر را برای تو می آوردم ولیکن مخالفت
 امر پروردگار خود نمیشد و ای پیغمبر خدا بداند که مردی از امت تو که او را بزند میگوید حق تعالی عذاب او را زباده کرد و اند فرزند
 مبارک ترا که از دختر طاهر بنول تویم میرسد شهید خواهد کرد و بعد از کشتن فرزند تو از دنیا خواهد برد و حق تعالی او را
 مآگاه عذاب خواهد گرفت و بجهنم خواهد برد چون حضرت امام حسین دو ساله شد حضرت رسالت بسفری بیرون رفت
 روزی در انشای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و ابی از پدر میباید که در انوقت جبرئیل برین
 نازل شد و مرا خبر داد که در کنار فرات زبانی است که انرا اگر بگویند و فرزند من حسین داد را بجا شهید خواهند کرد صحابه
 گفتند یا رسول الله که او را شهید خواهد کرد حضرت فرمود که بپند خدا برکت ندهد او را و او ای چمن جای کشتن او را و عمل
 دین او را و او ای منم که سر او را بدهد برای بزیبیرند هر که نظر کند بر فرزند من و شاد شود حق تعالی ثواب ده و زیان او را
 اندازد و او را بر کفر و نفاق بمبارند پس حضرت از آن سفر بکین و محزون بر گشت و بر منبر برآمد و خطبه داد اگر و امام حسن
 و امام حسین را بر منبر بالا برد و دست راست خود را بر سر امام حسن و دست چپ را بر سر امام حسین گذاشت و سر خود را بر روی
 آسمان برداشت و فرمود که خداوند انم محمد بنده تو و پیغمبر تو و این دو فرزند از پاکیزگان عرش من و از پیکان ذریه منند و از
 اهل پند که ایشانرا بعد از خود در میان امت خود میگذارم و جبرئیل را خبر داد که این فرزند من حسین را بچور و ستم
 خواهند کشت و انت من یاری او نخواهند کرد خداوند انرا کشتگان او را برکت دهد و او را از بهرین شهید گردان
 بدو ستم که تو بر هر چقدر دوی خداوند او را برکت دهد کشته او را و او برکت دهد که یاری او نکند پس اهل مسجد هر
 صد بار بگویند کردند حضرت فرمود که امروز بر او گریه میکنند و فردا یاری او نخواهند کرد ابی عباس گفت که ای انحضرت پیش
 از وفات خود بقلی متوجه سفری کردی چون بر گشت رفعت مبارکت من غیر از تو و خنجر که بدو بود پس بر منبر برآمد و خطبه بلیغ
 موجزی داد که در ابیان بدهای مبارکت من بخت پس گفت ایها الناس من انهمان شما مهروم و دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم یکی
 کتاب خدا و دیگری عرش من که از شجره نبوت رویشد اند و بهر حدیثی منند و این دو چیز از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر
 من وارد شوند و من در حق عرش و اهل بیت خود از شما سوال نمیکم مگر چیزی را که خدا مرا امر فرموده است که فایده اسالکم علیه
 اجرا الا المودة فی القرب یعنی بگو با محمد که سوال نمیکم از شما بجز این رسالت مزی که محبت خویشان من پس چنین میباشید که
 چون بپایان رسید حوض کوثر بنزد من دشمنی کرده باشید یا عرش من و ستم کرده باشید بر ایشان بدو ستم که در روز قیامت شهادت
 و علم بر من وارد خواهد شد از این امت یکی دایم سباه نبیره چون بنزد من آیند او هم که شما که بنیدین نام من از خاطر ایشان محو
 شود گویند ما شیم اهل توحید از عرب پس گویم که منم احمد پیغمبر عرب و عجم ایشان گویند که ما از امت تویم من گویم که چگونه بعد
 ازین رعایت کردید کتاب خدا را و اهل بیت مرا ایشان گویند که اما کتاب خدا را پس ضایع کردیم و طریقه ما و اهل بیت محروم کردیم
 انرا و اما عرش تو پس سحر کردیم که ایشانرا از روی زمین بر اندازیم پس من را از ایشان بگردانم و ایشانرا نشسته از پیش حوض

در بیان خبر از حق تعالی بپیغمبر خوی با آنها امانت

گوثر بر کرد ندیس دایت و علم دیگر نیز زمین ابد از ایت اولین سپاه نوین و ترو مثل اول جواب گویند مرا پس گویم که من دو چیز بود
در میان شما گذاشتم چه کردید با آنها گویند که کتاب خدا را مخالفت کردیم و عیث نور پاوی نکردیم و ایشان را کشیم و اندوه و پراکند
کردیم پس گویم که در شویدا زمین پس بر کرد ندان حوض کوثر را لب تشنه و دودهای سپاه پس علم دیگر نیز زمین ابد که نور از آن تابد
پس من با ایشان گویم که کبشید شما گویند ما نیم اهل کلمه توحید و پر هیزکاری و ما نیم امت محمدیه و ما نیم یقین اهل حق
که حامل کتاب حق شدیم و حلال از حلال و حرام از حرام دانستیم و دوست داشتیم ذوق محمدیه و ایشا نور پاوی
کردیم بر هرامی که خود را پاوی میکردیم و در خدمت ایشان قاتل کردیم و با هر که دشمنی با ایشان میکرد مغالله کردیم پس من با ایشان
گویم که بشاوت باد شما را که منم پیغمبر شما محمدیه و در داد نهان بود بد که گفتید پس اب دهم ایشان را ان حوض کوثر و سبب از آن
حوض کوثر بر کرد ندانید بدست که جبرئیل مرا خبر داد که امت من فرزند من حسین را شهید خواهند کرد و در کربلا لعنت خدا بر کسی
باد که او را بکشد با او پاوی نکند تا روز قیامت پس حضرت از منبر فرو آمد و نماز احدى از مهاجران و انصار مکرر آنکه حسین
کردند که امام حسین شهید خواهند شد و بعضی از کتب معتبره از ام سلمه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت امام حسین
بر آن داشت خود نشانیده بود و گاهی برای بوسید و گاهی او را در آن وقت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله تو اسباب
دوست میداری فرمود که چگونه دوست ندارم و اینها دور و دورند و دورند و منند جبرئیل گفت یا بنی الله حوض
بر ایشان حکمی کرده است صبر کن حضرت فرمود که کدام است جبرئیل گفت که حسن را بخر شهید خواهند کرد و حسین را بخر
خواهند برید و هر پیغمبر را دعای مستجابی میباشد اگر خواهی دعا کن که حق تمام این نصیبتها را از ایشان دفع کند و اگر خواهی مصیبت
ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت گناه کاران امت خود در روز قیامت حضرت فرمود که یا جبرئیل من محکم پروردگار خود را
و هر چه از برای من پسندیده است از برای خود میخواهم و میخواهم که مصیبت ایشان را وسیله شفاعت گناه کاران امت خود گردان
انصار روایت کرده اند که چون حضرت آدم بزمین آمد بطلب حضرت خاورد و زمین میگردید تا آنکه در صحرائی کربلا رسید و کرد
چون داخل آن صحرا کرد پدافواج خزن و اندوه و با او ورده چون بمقتل حسین رسید پایش بر سنگی برآمد و خون از قدمها نیش جاری
کرد بد پس سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگار داد و جمیع زمین گردیدم اندوه والی که در این زمین بمن رسیده و هیچ دینی
ندادم حق تمام با و وحی کرد که در این زمین برگزیده من حسین شهید خواهد شد خواستم که نو در این زمین و اندوه با او شریک باشی و
تو بر این زمین ریخته شود چنانچه خون او در این زمین ریخته خواهد شد دم گفت پروردگار او که است یا پیغمبر است حق تمام وحی
کرد که پیغمبر من نیست ولیکن فرزند زاده پیغمبر من است و برگزیده من است دم گفت پروردگار او که است او که است حق تمام با و وحی
کرد که کشنده او بزید است که اهل آسمانها و زمین او را لعنت میکنند پس دم مکرر او را لعنت کرد و از آن زمین بیرون رفت و حضرت
نوح چون بر کشتی سوار شد و کشتی بکربلا رسید موجی هم رسید و کشتی مشرف بر غرق شد نوح را فرسوسیم و الی عظیم عارض شد
گفت پروردگار داد و هیچ زمینی بمن نرسید آنچه در این زمین رسید پس جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح این موضع است که در
این موضع شهید خواهد شد فرزند زاده مخاتم انبیا و فرزند بشرین اوصیا نوح گفت پروردگار او که کشنده او که خواهد بود با و وحی
رسید که بزید که ملعون است در آسمانها و زمین پس حضرت نوح مکرر او را لعنت کرد تا کشتی او را غرق بخت یافت و بر جودی
فرار گرفت و حضرت ابراهیم روزی سواره بصرای کربلا گذشت و اسب آنحضرت بسر دامد از اسب در کرد بد و سر مبارکش بر
سنگی آمد و خون جاری شد پس شروع با استغفار کرد و گفت خداوند آنچه گناه از من سر زده است که مستوجب این عتاب و عتاب
شدم پس جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو صادر نشده است ولیکن این وضو است که نور دیده محمد مصطفی و فرزند
پسندیده علی مرتضی در این زمین کشته خواهد شد بخور و جفا و خدا خواست که تو نیز در بلبه با او موافقت نمائی و خون تو
در این زمین ریخته شود ابراهیم گفت یا جبرئیل که خواهد بود فائلا و جبرئیل گفت بزید پلید که اهل آسمانها و زمین و لوح
قلم او را لعنت میکنند پس ابراهیم سر برداشت و آن ملعون را لعن بسیار کرد حق تمام اسب ابراهیم را بچرخ در آورد و هر لعنی که
ابراهیم میکرد او امین میگفت ابراهیم با آن اسب خطاب کرد که تو چرا امین میکنی بر لعن ان پلید گفت برای آنکه بشوی ان لعن
ترا بر زمین زدم و از تو خالت کشیدم و حضرت اسمعیل چون کوفتند آن او را در کار فرات پیرانند دعا و خبر داد با و که

در بیان خبر از حق تعالی بپیغمبر خوی با آنها امانت

کوفتند

وَمِنْ بَاقِيهِ رَحْمَةُ رَبِّكَ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيرٌ

٢٤

حسین گفت پس که نهایت ما خواهد کرد از امت نویسن حضرت فرمود که زیارت بخندم و او بدین خواب برادرش و او نامکوسد چنان از
امت من این شهر شوی با این عباس و ابی که کوه است که هندی مادر معاویه را از خانه سوال کرد که خواب دیده ام بخوام که بحضرت رسا
عرض کنم توان حضرت رخصت بطلب چون رخصت یافت بخد مت حضرت آمد عرض کرد که در خواب دیدم که افتابی از بالای
سین طالع شد و از آن افتاب آفتاب بکوی پیرون آمد و ماه سپاهی از فرج من پیرون آمد و از آن ماه ستاره ستاره سپاهی پیرون آمد و
ان ستاره سپاه بران افتابی که از آفتاب پیرون آمد بود حمله کرد و آن را فرود برد پس جمیع افعی آسمان سپاه شد و ستاره هادی که از آسمان
ظاهر شدند و ستاره های سپاه دیدم که در زمین پیدا شدند و جمیع افاق را گرفتند چون حضرت این خواب را شنید اب از دیده
بیار کشید و گفت و در مرتبه فرمود که پیرون روای شهن خدا که اندوه مرا نازد کردی و خبر برساند و ستان مرا بمن دادی چون آن ملعون
پیرون رفت حضرت فرمود که خداوند توانست کن او را و لعنت کن فرزندان او را چون از حضرت پرسیدند از تعبیر این خواب حضرت
فرمود که آن آفتاب اول که طالع شد خورشید برج امامت علی ابن ابیطالب است و آن ماه سپاه که از فرج ان ملعون پیرون آمد
فاصولی منکر خدا و رسول است که عالم را بضلالت خواهد افکند و آن ستاره سپاه که دیده بود که از ماه سپاه پیرون آمد و بر آفتاب
کوچک حمله کرد و او را فرو برد و پدید پیرون است که با فرزندان حسین جنگ خواهد کرد و او را شهید خواهد کرد و در
شهادت او آفتاب پیرو خواهد شد و افاق آسمان شوره خواهد شد و بزرگی کفر و ضلالت افاق جهان را فرو خواهد گرفت و آن ستاره
سپاه که دیده بود در زمین پهن خواهند شد منافقان بنی امیه اند که زمین را محاط خواهند کرد فرات بن ابراهیم و ابن فولویه
بند معتبر از حضرت صادق مروایت کرده اند که روزی حضرت فاطمه امام حسین مرا برداشت حضرت رسول ص انحضرت را
گرفت و گفت لعنت کند خدا کشنده تو را و لعنت کند خدا عریان کننده تو را و لعنت کند خدا آنها را که معاونت کنند بر قتل
تو و خدا حکم کند بهانه من و انفا که پاری کنند کشنده تو را چون حضرت فاطمه این سخنان و وحشت انکار داشت گفت ای پدر
بزرگوار اینها چه سخنان است که برای فرزندان من میگوید فرمود که ای دختر بخاطر آورده آنچه باو خواهد سپید بعد از من
و بعد از تو از آن مظالم و ستم و مکر و عدوان و اوردن روز مهان کرده ای باشد از اصحاب خود که مانند ستارهای آسمان باشند باها
شوف رووند و کشته شوند و گوید و نظر منست لشکرگاه ایشان چه گاه ایشان و قبرهای ایشان حضرت فاطمه گفت ای پدر آنچه
مهرمائی در کدام موضع واقع خواهد شد حضرت فرمود که در موضعی که از او بلا گویند که محل کرب و بلا و محنت و غمناق است
رسول خدا بوده باشد و پیرون آیند ایشان بدترین امت من که اگر برای یکی از ایشان جمیع اهل آسمانها و زمین شفاعت کنند
شفاعت ایشان مقبول نگردد و ابدا لا باد در عذاب الیم جهنم معذب یا شد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار این فرزندان گرامی
من کشته خواهد شد حضرت فرمود بلی ای دختر گرامی چنان کشته شود که هیچکس پیش از او بان شوکشته نشده باشد و بر او
بکشد آسمانها و زمینها و ملائکه و وحشیان صحراها و ماهیان دریاها و کوهها و هر یک از اینها از حق تعالی رخصت طلبند که انتقام
او را بگیرند و رخصت نیابند و اگر مرضی شوند منعی بر روی زمین نمایند و هر یکی از ایشان را بکشد و خواهند رفت که
در زمین کسی دانا تر از ایشان نباشد حق خدا و حق ما اهل بیت و کسی غیر ایشان منوچه زیارت ایشان نکرد و ایشان چراغهای راه
هدایت و شفیعان روز قیامتند چون نزد حوض کوثر من ولید شوند من ایشان را بهای ایشان بشناسم که زیارت کنند حسین
اند و در آن روز اهل مردی پیشوایان خود را طلب کنند و ایشان ما را طلب کنند و خبر ما را طلب نکند و ایشان زمین بر پا است
و برکت ایشان با دران آسمان می یابد حضرت فاطمه گفت ای پدر انا لله و انا الیه راجعون و خروش بر آورد حضرت فرمود که ای
دختر بهترین اهل بهشت شهیدانند که در دوزخ نیا جان و مال خود را در راه خدا بذل کرده اند و بهشت را از حق تعالی خریدند
و ثوابهای خدا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است و کشته شدند در راه خدا بهتر است از مردن بر فراش خود هر که را بر ای و
شهادت مقرر کرده اند بکشتن گاه خود میرود و هر که بصادق شهادت نرسد البته میمیرد ای فاطمه دختر محمد با منجی اهل که
در قیامت هر امری که کنی در حق این خلق اطاعت کنند با راضی نیستی که پسر تو از حاملان عرش حق تعالی باشد با راضی نیستی که پدر
تو شفیع روز جزا باشد با راضی نیستی که شوهر تو ساقی حوض کوثر باشد در روزی که هم خلق تشنه باشند و ستان خود
از آن حوض سیراب گردانند و دشمنان خود را برانند و دور گردانند با راضی نیستی که شوهر تو قیامت کنند جهنم باشد و جهنم را

کہ بھڑیا پد

که بفرمایند اطاعت نماید هر که را خواهد از جهنم بیرون آورد و هر که را خواهد در جهنم بگذارد با اراضی نبی که نظری بملائکه که در
اطراف آسمان پشاده باشند و هدیه بوی نو نظر کنند و منظر فرمایان نباشند و هر چه فرمائی اطاعت نمایند و نظر کنند بسوی
شهر نو که نزد عرش خدا باد شمعان خود مخصوصه کند پس کان داری که خدا چه خواهد کرد با کشته فرزند تو و با کشتگان
شهر نو در وقتی که محبت او بر همه خدایان تمام شود و آتش جهنم را میسوزاند که او را اطاعت نماید با اراضی نبی که ملائکه مقربان برای
فرزند تو که بپاکتد و بر او نهایت تأسف و اندوه داشته باشند با اراضی نبی که هر که بزارت او رود در ضمان خدا باشد و هر که
بزارت او رود چنان باشد که هیچ خانه خدا رفته باشد و هیچ و عمره بجا آورده باشد یک چشم زدن از رحمت حق بقیه خالی نباشد و اگر
بمهر شهد مرده باشد و اگر زنده بماند پیوسته حافظان اعمال برای او دعا کنند تا زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا
باشد تا از دنیا مفارقت نماید حضرت فاطمه گفت ای پدر راضی شدم و امر خدا را تسلیم کردم و تو کل برخدا نمودم پس حضرت
رسول دست مبارک خود را بردل او مالید و اب دهنهای مبارک او را پاک کرد و فرمود که من و شوهر تو و نو و نو و نو و نو
نود در مکانی خواهیم بود که دیده نور و روشن و دل نوحاد باشد این نما از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت
نزد بان و فاطمه خود حضرت امام حسین را بپسینه خود چسباند و عرفی مبارک جیبش بر روی او مهرخت و منوجه عالم بنا
بود و میفرمود که مرا با بزرگوار است خداوند لعنت کن بر پدر تو و ساعی مد هوش شد چون هوش باز آمد حسین را
میسوسید و اب از دهنهایش میخفت و میفرمود که ای فرزند میان من و کشته تو مقامی خواهد بود نزد خداوند عالم
این قولی پسندید حضرت صادق و روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین در دامن حضرت رسالت
نشسته بود حضرت با او بازی میکرد و او را میخنداند پس عایشه ملعونه گفت یا رسول الله چه بسیار خوش طغی را
حضرت فرمود که وای بر تو چو کوند و دست ندارم او را و خوش بناید مرا و او موه دل من است و فرود دیده منست بذر
امت من او خواهند گشت پس هر که بعد از شهادت او در زبانت کند حقتم برای او بان حج از جهای من بنویسد عایشه از روی
غیب گفت که بان حج از جهای تو حضرت فرمود که بکند و حج از جهای من باز عایشه شجب کرد حضرت فرمود که بکند چهار
حج و پیوسته او شجب میکرد حضرت زیاده میکرد تا آنکه فرمود که نود حج از جهای من که با هر حج عمره بوده باشد این با تو پسند
معتبر از ابن عباس روایت کرده است که گفت من با حضرت امیر المؤمنین بودم در وقتی که منوجه جنک صفین بود چون بنشیند
رسیدیم که در کنار فراشت حضرت با او از بلند میزدند اگر کسی ای پسر عباس یا میشناسی این موضع را گفت نه یا امیر المؤمنین
حضرت فرمود که اگر این موضع را بشناسی چنانچه من میشناسم هر آینه از این موضع نخواهی گذشت تا گریبان شوی چنانچه من
گریبان شدم پس حضرت بسیار گریست تا آنکه ریش مبارکش تر شد و اب دهنه اش بر سینه اش جاری شد و من نیز گریبان شدم
پس حضرت فرمود که اءه مرا چکار است بال ابو سفیان مرا چکار است بال حرمیکه لشکریهای شیطان و اولیای کفر و عدوان
پس فرمود که صبر کن ای ابو عبدالله که رسید بیدر تو مثل آنچه بنویس خواهی رسید پس ای طلبید و وضو ساخت و نماز بسیار کرد
بعد از نماز باز همان سخنان میگفت و میگریست پس ساعی حضرت را خواب برد چون از خواب بیدار شد گفت ای پسر عباس
کجائی گفت اینجا حاضر فرمود که میخواهی ترا خبر دهم یا آنچه در این ساعت در خواب دیدم گفت پیوسته دیده بودم سزاوارت
باشد و آنچه بینی برای تو خیر و سعادت باشد فرمود که دیدم مردی چند از آسمان برآمده علمهای سفید در دست داشتند
و شمشیرها چاک کرده بودند و شمشیرهای ایشان از نور سفیدی میدرخشید و در و در این زمین خطی کشیدند پس دیدم که
شاخهای این درختان سر بر زمین آوردند و خون تازه در این صحن موج میزد و حسین فرزند تو جگر گوی خود را دیدم که در میان
این دریاو خون دست و پا میزد و استغاثه میکرد و کسی بفریاد او نمی رسید و آن مردان سفید که از آسمان برآمده بودند او را صدا
میزدند و میگفتند صبر کن ای رسول که شما کشته میشوید بر دست بدترین مردم و اینک بعثت ای ابو عبدالله بسوی
تو شافقت پس آن سفیدپوشان بتو آمدند و مرا شربت فرمودند و گفتند ای ابو الحسن شاد باش که حق تو دیده نور
با و روشن خواهد کرد در روز قیامت پس بیدار شدم و سوگند یاد میکنم بان خداوندی که جان علی زقیض شد ترا و
که خبر او را استگویی تصدیق کرده شده حضرت ابوالقاسم رسول الله ص که من خواهم بدان زمین را در وقتیکه برود

در بیان اخبار از حضرت سید المرسلین حضرت امیر المومنین شهید کربلا

۱۳۲

روم بقتال اهل بی که برین طغیان کنند و این زمین کرب و بلاست که حسین درین دین مدفون خواهد شد با هفت نفر از فرزندان من و فرزندان فاطمه و این زمین در آسمان معروفست و این زمین را کرب و بلا میگویند چنانچه حرم کعبه و حرم مدینه و بیت المقدس را نام میبرند پس فرمود که ای پسر عباس طلب کن و در و در این صحرای پشکان هور ایجاد سوزد که هرگز دروغ نگفته و دروغ از رسول خدا نشنیده ام و مرا خبر داده است که در این صحرای پشکانی چند خواهم دید که در آن ایاز شده باشد و آن زعفران این عباس گفت که طلب کردم و آن پشکها را بجمع باختم بوصفی که آن حضرت فرموده بود پس ندانم که با امیر المومنین یا نه آنها را بوصفی که فرمودی حضرت فرمود که راست گفتند خدا و رسول پس حضرت برخاست و بفرستاد مدبوی آنها و برداشت و بپوشید و فرمود که همانست که مرا خبر داده اند این عباس میدانی که این پشکها چیست اینها را حضرت عیسی بن مریم پوشیده است در وقتیکه این صحرایان در خدمت او بودند و بد کله اهوتی که در این موضع جمع شده بودند و میگریستند پس عیسی نشست و حواریان دور او نشستند حضرت عیسی بسیار گریست و حواریان برای گریه آن حضرت گریستند و سبب گریه آنحضرت را نمیدانستند پس گفتند یا روح الله سبب گریه تو چیست حضرت عیسی گفت میدانی این چه زمین است گفتند نه حضرت فرمود که این زمین است که کشته خواهد شد در این زمین فرزندان پیغمبر از آل عمران فرزند طاهر بنیول که شبیه مادر من است و از آل عمران در اینجا مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبو تر است زیرا که طهنت از فرزند مبارک شهید است و اینها و اولاد اینها چنین میباشد و این اهوان با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین چرا میگیرند برای شوق تریستن فرزندان مبارک و میگویند که ما قادریم زمینم برکت آن بزرگوار خداوند عالمیان از شر جانوران و درندگان ایمن پس حضرت فرمود دست زدن پشکها را برداشت و بپوشید فرمود که خوشبوی این پشکها برای خوشبوی کاه است که از این زمین مبارک میرود بد خداوند اینها را بر اجالت باقی بدار تا پدران بزرگوار اینها را ببینند تا موجب تسلی او گردد پس حضرت امیر المومنین فرمود که اینها بدعای آنحضرت تا حال مانده اند و بسبب طول مدت زنده شده اند و این زمین کرب و بلاست پس بعدای بلند فرمود که ای پروردگار عیسی بن مریم برکت مده تا آنان او را و اینها را که باری بر قتل او خواهند کرد و اینها را که باری او نخواهند کرد پس بسیار گریست و مانی را و گریستیم تا آنکه از بسیاری گریه بر و افتاد و ساعتی بدو شش چون هوش باز آمد فدری از آن پشکها را گرفت و در کار و دای خود بست و امر کرد مرا که فدری از آن را در کار دای خود بستم پس فرمود که ای پسر عباس هر یکا دینی که این پشکها را شوق تازه شده است و میریزد بدانکه جگر کوشه من شهید شده است در این زمین این عباس گفت که من پشکها را پیوسته در این زمین خود بسته بودم و اینها را محافظت می نمودم و زاده از نمازهای واجب خود در آن اهتمام میکردم پس روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که استخیم پر از خون شده است و خون از آن پشکها جاری شده است پس خروش بر آوردم و گفتم سوگند که حسین شهید شده است و هرگز از علی دروغ نشنیده ام و هرگز مرا خبری نداده که واقع نشود چون این خانه پروردگار آمد دیدم که عیاری مدینه را فرو گرفته است که بکدر بگریان میتوان دید و فرج افتاب سرخ شده است مانند طشت خون و دیوارهای مدینه را سرخ دیدم که خون کوپا بر در و دیوار میخیزد پس بجانه بر گشتم و گریان شدم گفتم بخدا سوگند که حسین شهید شده است که تاگاه از ناحیه خانه صدائی شنیدم و کسی را نمیدیدم که میگفت صبر کنید ای رسول که کشته شد فرزندان بنیول و نازل شد روح الامین با کرب و ناله و این پس صدای گریه از آن شخص شنیدم و گریه من زباده شد و اینهم که حضرت در آن ساعت شهید شده است و آن روز هم محرم بود چون خبر میدهند رسید معلوم شد که آنحضرت در آن روز شهید شده بود و از آن جماعتی که با آنحضرت بودند نقل کردند که ما بعد از شهادت آنحضرت چنین صدائی که میشنیدیم در جنگ کاه میشنیدیم و کسی را نمیدیدیم و گمان میکردیم که حضرت حاضر است یا بندگان خبر از هر شمه و طایفه میدادند که گفت چون در خدمت حضرت امیر المومنین از غزوه صفین مراجعت میکردیم حضرت بگریه فرود آمد و نماز بامداد در آن جا اقامه نمود پس کفی از آن خاک برداشت و بپوشید و فرمود که خوشحال شوای تربت از تو گروهی محسور خواهند شد که بجای داخل بهشت شوند پس هر شمه بسوی زوج خود برگشت و آن زن شبعه آنحضرت بود و آن خبر را بان زن نقل کرد آن زن گفت امیر المومنین دروغ نمیکوید یا نه میگوید البته واقع میشود هر شمه گفت که چون حضرت امام حسین بگریه آمد من در میان لشکری بودم که

در بیان خبر از حضرت سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

۵۲۰

ز یاد برای مقاتله آنحضرت فرستاده بود چون از زمین و درختان و آدمیان آن قصبه بخاطر من آمد به شش خود سوار شدم و بخدمت
 حضرت امام حسین رفتم و سلام کردم آنچه از پدران حضرت شنیده بودم در آن منزل عرض کردم حضرت از من پرسید که تو با ما خواهی بود
 گفت نه با توام و نه بر تو و کوردی چند گذاشته ام و در عشب خود و از این زیاده منبرم حضرت فرمود پس برو که کشته شدن ما را خبری
 و صدای استغاثه ما را نشنوی بحق افتد ای ندی که جان حسین بدست قدرست اوست که هر که امروز صدای ما را بشنود و یاری نکند
 حق تعالی او را برود و جهنم اندازد این بابویه و ابن قولویه و شیخ مفید و شیخ طبرسی با سائید معتمد و اصبح بن نباته و غیره روایت
 کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین بر منبر مسجد کوفه خطبه میخواند و میفرمود که من پرسید آنچه خواهد پیش از آنکه مرا بکشند
 پس چند سوگند یاد میکنم که هر چه سوال کنید از خبرهای گذشته و آینده البته شما را با خبر میدهم بروایت دیگر فرمود بخدا
 سوگند که اگر وی که مرا کشتد یا صد کس دهد ایت کند اگر از من پرسید خبر میدهم شما را با آنها و سر کرده آنها و ا
 آنها را و زلفهاست پس سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که در سر و دیش من چند موهبت حضرت فرمود
 که خلیفه من رسول خدا ص را خبر دوه که تو این سوال از من خواهی کرد و خبر ده که چند و در سر و دیش تو هست و خبر ده که در زهر
 موقی شیطانی هست که ترا کراه میکند و در خانه تو پنهان است که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد و اگر خبر دهم صد موهبتی ترا
 خدا بفرستد خواهی کرد و بکن بان خبری که گفته است گفت کفار من ظاهر خواهد شد و انوشیروان بن سعد کوفی بود و ناز و برفشار
 آمده بود جمعی در قریب از اسناد بلند معتمد حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین با دو کس از اصحاب خود مجرای
 کربلا میسرید چون داخل انصر شد از راههای مبارکش فرود بحث فرمود که این محل خواهد بود شتران ایشان و این محل فرود آورد
 بارهای ایشان است در اینجا و چینه میشود خونهای ایشان خوشحال نژای تربیت که خونهای دوستان خدا بروی نور چینه شود
 ابن قولویه با سائید معتمد از ابو عبد الله جدی روایت کرده است که گفت روزی دقتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین
 در محلی حضرت نشسته بود پس دست خود را بر کتف حضرت امام حسین زد و فرمود که این کشته خواهد شد و کسی یاری او نخواهد
 کرد گفت یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که زندگانی آن روز نکاو بد زندگانی خواهد بود حضرت فرمود که این امر بیت که البته واقع میشود
 ایشان از هائی بن هائی روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین فرمود که حسین کشته خواهد شد و من میباشم آن روز را
 که در آن تربیت کشته خواهد شد و نزد یکست بنمیزان ایضا بلند معتمد حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت
 امیر المؤمنین با حضرت امام حسین گفت یا ابو عبد الله سالهاست که مردم بر تو اند و نه آنکه امام حسین گفت فدای تو شوم حال من
 مگر چگونه خواهد شد حضرت فرمود که میدانم آنچه ایشان نمیدانند و تو نیز بدان پیش از آنکه آن مصیبت بر تو رسد بگو آن خداوند
 که جانم بدست خدا و من است که بجای امته خون ترا خواهند ریخت و خواهند خوانست که ترا از زمین بر گردانند و مادامی که کار ترا از خاطر تو
 محو نمیشوند نمودند نوح امام حسین عرض کرد که من این را استوار از ان نمودم با آنچه خدا فرستاده است و صدق میگفتم گفته پیغمبر خدا را و
 تکذیب نمیکند گفتار پدید خود را شیخ مفید از برای ابن قازب روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین با و گفت که پس من حسین
 کشته خواهد شد و نوزده خواهی بود و یاری او نخواهی کرد چون حضرت امام حسین شهید شد بر این عازب گفت که راست گفت
 که راست گفت علی بن ابیطالب حسین کشته شد و من یاری او نکردم و اطفال حضرت و نداشت میکرد و فایده نداشت ایضا از عبد الله بن عمر
 روایت کرده است که گفت هرگاه هر بن سعد از در مسجد داخل میشد اصحاب حضرت امیر المؤمنین میبکشتند که این خواهد بود کشتن حسین
 در بعضی از کتب معتمد از عبد الله بن عیسی روایت کرده است که گفت چون در خدمت حضرت امیر المؤمنین بنزد منصفین و غنیم ابوالاحود
 سلی آمد و اب فرات را مانع شد که اصحاب آنحضرت بر سر آب نتوانند رفت پس حضرت جمعی را فرستاد که ایشان را دور کنند و نتوان
 و منبر بر گردیدند پس حضرت امام حسین گفت ای پدر مرا بر خر فرما که بروم حضرت فرمود که بروای فرزند کرای پس آنحضرت
 با جمعی از سواران متوجران منافقان کرد و حضرت شمشیر را دراز کرد و اشاره را از پیش اب برداشت و بسیاری از ایشان را با شمشیر
 فرستاد چون خبر فتح بحضرت امیر المؤمنین رسید جوهای اب از راه مبارکش روان گردید به اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین چنین نفی
 بیوکت حسین شد با پست که شادی کنی بسبب کربیه است حضرت فرمود که بخدا سوگند که او را در محرابی که بلا از اب فرات منع کند
 و او را قتل بشهید گردانند و بعد از شهادت او شش در مکن و بسوی خیمه اهل بیت و سالن رود و فریاد کند و گوید که داد از ائمه

که فرزند

در بیان آنکه مصیبت آنحضرت عظیمتر مصیبتهاست

۶۱۱

که فرزند خنجر خود را شهید نمودند شیخ مفید روایت کرده است که روزی عمر بن سعد با حضرت امام حسین گفت که نزد ما گروهی از یهودان هستند که گمان میکنند که من ترا خواهم کشت حضرت فرمود که آنها یهودان هستند ولیکن علماء و انبیا اما باین شادم که بعد ازین تو کدم عراف را نخواهی خورد مگر اندک زمانی فصل هشتم در بیان آنکه مصیبت عظیمتر مصیبتهاست و بیایا علت آنکه چرا جوقم منع نکرد قاتلان آنحضرت را از قتل او و مرثی قول اینجا عتی که میگویند که آنحضرت شهید نشد و در نظر مردم چنین نمود این با یوم پسند معتبر از عهد الله این فضل روایت کرده است که گفت بخداست حضرت صادق عرض کردیم که باین رسول الله بچه علت روز عاشورا روزانده و جزع و مصیبت و کرباست و روزی که حضرت رسالت به عالم بقار حلت فرمود و روزی که حضرت فاطمه را در دایع نمود و روزی که حضرت امیر المؤمنین شهید شد و روزی که حضرت امام حسن مسموم گردید و جزع و مصیبت مثل آنروز نیست حضرت فرمود که روز شهادت حسین مصیبت آن از جمیع روزها عظیمتر است زیرا که احتیاجا کبارالعبا کرای زمین خلق بودند نزد حق تعالی و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده میکردند و ابا ت کرامت و فضل ایشان با یکدیگر نازل میشد پس حضرت رسالت از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین در میان مردم بودند و مردم خود را بدیدن ایشان تسلی میدادند چون حضرت فاطمه از دنیا رفت مردم خود را بملاقات امیر المؤمنین و حسن و حسین تسلی میدادند چون حضرت امیر المؤمنین شهید شد دیدن حسن و حسین موجب تسلی مردم میکرد پس چون حضرت امام حسن مسموم شد مردم بملاقات و افرالبرکات حضرت امام حسین در مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران آمد و او میکردند و بدیدن خود را بطقای او روشن میکردانند چون حضرت امام حسین شهید شد کسی از آل عبا نمماند که مردم خود را بدیدن او تسلی دهند پس رفتن آنحضرت مثل رفتن همه ایشان بود و مانند آنحضرت مثل مانند همه ایشان بود باین سبب روز مصیبت آن جناب بدترین روزهاست راوی گفت باین رسول الله پادیدن علی بن الحسین موجب تسلی مردم نمیکرد پس حضرت فرمود علی بن الحسین سید عابدان و پیشوا مردمان و جهت خداوند عالمیان بود بعد از پدران بزرگوار خود و لکن حضرت رسول تمام ملاقات نکرده بود و از او حدیث نشنیده بود و علش بمهرت از پدر و جد باور پیدا بود و مردم جناب امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را پیوسته با حضرت رسالت مودیده بودند در مجالس و مشاهد شعله ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن جناب فضایل و مناقب ایشان شنیده بودند و هر یک از ایشان را که میدیدند همه را بخاطر می آوردند و مذکران احوال و اقوال میکردند چون جناب امام حسین رفت هیچکس نمماند که بدیدن او مذکران مشاهده و موافق شوند و آن فضایل و مناقب را بسا و وند پس کوپاداران روز هفتاد رفتند باین سبب مصیبت آنجناب عظیمتر ازین مصیبتهاست راوی گفت باین رسول الله پس چگونه سنه آن روز عاشورا روز برکت میباشد و آنحضرت کربست و فرمود که چون جدم حسین شهید شد مردم در شام قریب جشن میدیویند باید و احادیث از برای او وضع کرده اند و اموال و جواهر کثرتند و از احادیثی که از برای او وضع کرده اند احادیث فضیلت و برکت این روز بود آنکه مردم عدول نمایند از جزع و کرب و مصیبت و اندوه بسوی فرح و شادی و برکت و قیمة کردن امور و مهتا کردن از وقتهای حکم کنند همان ما و ایشان پس حضرت فرمود که ای پسر عمر بن خطاب این احادیث بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آنچه وصف میکنند جماعتی که محبت ما را بر خود بسته اند و دعوی میکنند که اعتقاد بامامت ما دارند و مع ذلک دعوی میکنند که حسین کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته نشده است و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده است چنانچه جمعی بن مردم در نظر مردم نمود که کشته شد و در واقع کشته نشد پس بنا بر گفته اینجا عتی باید که عتابی بر خفا می باشد ای پسر عمر هر که دعوی کند که حسین کشته نشد پس نکذیب رسول خدا کرده است و انما ههنا را بدروغ نیست دارد است در خبرهایی که ایشان بقتل آنحضرت داده اند و هر که ایشان را نکذیب کند کافراست بخداوند عظیم و خویش مباح است برای هر که بشنود این سخن را از او پس راوی گفت باین رسول الله چه میفرمائی در باب جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند حضرت فرمود که آنها از شیعیان مانده اند و من از ایشان بیزارم پس حضرت فرمود که خدا لعنت کند غالبان را که در حق اهل بیت غلو میکنند و زعم بدیده میورند و مفوضه را که میگویند حق تمام خلق عالم را ایشان و گذاشته است زیرا که ایشان صغیر شمرده اند مصیبت خدا را و کافر شدند

در بیان آنکه مصیبت آنحضرت عظیم تر مصیبت اوست

۷۲

محدود و سربلند از برای خدا فرار داده اند و گمراه شده اند و مردم را گمراه کرده اند برای آنکه اقامت فرایض خدا نکند و حقوق خدا و خلق را ادا ننماید شیخ طبرسی کلینی بسند معتبر روایت کرده اند که فرمانی بخط حضرت صاحب الامر پیروان آمد که بول آنها که دعوی میکنند که امام حسین کشته نشد کفر است و تکذیب رسول و ائمه است و ضلالت و گمراهیست این بابویه بسند معتبر روایت کرده است که ابوالصلت هروی بخند من حضرت امام رضا عرض کرد که چه کردی در کوفه هستند که دعوی میکنند که حسین بن علی کشته نشد و حقیقت شهادت او را بر خطله بن اسعد شای افکند و آنحضرت را با سمان بالا برد چنانچه صورت با سمان بالا برد و این ابداع است میسازند و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسامی حضرت فرمود که دروغ میگویند بر ایشان باد غضب و لعنت خدا و کافرشان اند ایشان بکشتن کردن پیغمبر خدا که خبر داد که آنحضرت کشته خواهد شد بخدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسب که بهتر بود از حسین یعنی امیر المؤمنین و امام حسن و هیچکس از ما اهلبیت رسالت نیست مگر آنکه کشته میشود و مرا بفرستید و خواهند کرد بکشتن خبر رسیده است بمن از رسول خدا ص و خبر داده است آنحضرت را جبریل از جانب خداوند عالم بان و مرا در حشمه و دان پادشاه که کافران را جانی بر مؤمن نیست چگونه ایضاً می تواند مراد بود و حال آنکه حق تعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیارند و نیز آنرا بنا حق کشند و لیکن با وجود کشتن ایشان بجهت پیغمبران بر ایشان غالب بود و حقیقت ایشان ظاهر بود این بابویه و صاحب کتاب احتجاج روایت کرده اند که محمد بن ابراهیم طالقانی گفت که روزی من نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از جواب مسائل الامر بود نشسته بودم با جماعتی که علی بن عیسی فصری در میان ایشان بود پس مردی برخاست و گفت میخواهم مسئله از تو سوال کنم شیخ ابوالقاسم گفت بپرس از هر چه خواهی گفت مرا خبر ده که حسین علی ابابا ولی خدا بود گفت بلی گفت ما تا فلان اولیة اقصیه خدا بود گفت بلی گفت ما جایز است که خدادشمن خود را بدو ست خود مسلط گردانند شیخ گفت آنچه میگویم بفهم بدانکه مردم حق تعالی را نمیتوانند دید و همگس کلام الهی بواسطه نمیتوانند شنید و لیکن جناب مقدس از روی و سولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان مفرستند که مثل ایشان باشند زیرا که اگر رسول آنها بصورت آنها نمیبود و از غیبه صنف ایشان بود هر این از او تفرق میکردند و قبول قول ایشان نمیکردند چون از جنس ایشان بودند و طعام میخوردند و در بازار و راه میرفتند گفتند نه پس شما مگر مثل ما این قول نمیکنیم از شما تا با ما و در چیزی که ما از ایشان بمثلان عاجز باشیم و بدانیم که بان سبب خدا شما مخصوص گردانیده است بر سالت و خلافت خود پس حق تعالی برای ایشان مجزه چند مقرر کرده که سایر خلق عاجز بود بدانها بمثل آنها پس بعضی از ایشان بعد از انداز و تحریف طوفان آورد و معتقدان قوم خود را تفرق کرد و بعضی را در قتل انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید و بعضی از سنک سخت نافرمانی آورد که از پناش شهر جاری بود و بعضی از ایشان در با شکافت و از سنک خشک چنم جاری گردانید عصاره از دها کرد و بعضی از آنها کور و پس را شفا داد و مرده را با زنده کرد و زنده کرد و خبر داد آنها را با آنچه میخوردند و در خانه ها ذخیره میکردند و بعضی از آنها ماه برای او شکافته شد و حیوانات با او سخن گفتند چون این مجزا را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از ایشان بمثل آنها پس حق تعالی بمقتضی لطف خود نسبت ببنده کار و حکمت کامله خود پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب در حالتی دیگر مقرر فرمود زیرا که اگر با این معجزات و خوار و عادت در جمیع احوال غالب و ظاهر بود و بلاها و مصائب محتمل نمیشدند هر این مردم ایشان را خدا با میدانستند و هر این نمیشدند فضیلت صبر ایشان را بر بلاها و لیکن حق تعالی در این امور احوال آنها را مثل احوال دیگران گردانید تا آنکه در حال بلا و سخت صابر باشند و در حالت رخا و عافیت شاکر و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند و تکبر و تجبر ننمایند و مردم بدانند که ایشان از خدائی هست که او خالق و مدبر ایشان است پس این خداوند را عبادت و طاعت کنند و بجهت خدا قتل نمائند و کسیکه در باب آنها از حد بدد رود و دعوی پروردگاری از برای ایشان کنند یا معاند و مخالف و عصیان ایشان کنند و آنچه آنها آورده اند از جانب خدا انکار کند تا آنکه هر که هلاک شود بعد از اتمام بجهت هلاک شود و هر که نجات یابد بدلیل و برهان نجات یابد پس شیخ ابوالقاسم اظهار نمود که آنچه گفتیم از پیش خود نگفتم و از حضرت صاحب الامر شنیدم یا بابویه و هروی بسند صحیح و موثق روایت کردند که آنحضرت صادق پرسیدند که حقیقت در قرآن میفرماید که آنچه شما

در بیان فضیلت شهید که با آنحضرت شهید شدند

۱۲

مهریست از نصیبی بر آنحضرت که کسب کرده است از ادنیهای شما و عفو میکند خدا از گناه پسر چه میفرماید و چه
رسید با سهرلوه من و اهل بیتش با بکردهای ایشان بود و حال آنکه ایشان اهل بیت عصمت و طهارت بودند و خود را با
کدامی نبودند و بعد از حضرت فرمود که این به در حق ایشان نیست و لیکن حقیقت مخصوص میگردانیده و نشان خود را بمصیبت
برای آنکه مردم همدان را بنوا بیاورد و جات ایشان مضاعف گردانید و آنکه گاهی کرده باشند چنانچه حضرت رسالت ص
آنکه گاهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار میکرد صفا و بسا معتبر و ثابت کرده است که روزی صاحب حضرت
امام محمد باقر در خدمت آنحضرت نشسته بودند فرمود که عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اخفاء کرده اند و ما را امام
میدانند و اطاعت ما را بر خود واجب می شمارند ما را مطاعت خدا و بضعف علمها بخود مرتبه ما را پست میکنند و
عجب میکنند بجماعتی که رتبه ما را می شناسند و رتبه ما را میدانند و کالات ما را بیان میفرمایند و ایشان را نسبت بعلوم
میدهند با کمال داری که خداوند عالمان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گردانند و از ایشان مخفی دارد اخبار و اسرار
و زمین را و ایشان ترسانند آنحضرت را و دیگران واقع میشود حیران گفت فدای تو کردم مرا خبر ده که چگونه بودام علی بن
ابطالب و حسن و حسین که خروج کردند و بدین خدا فقام نمودند و اهل طغیان و جور را ایشان غالب شدند و طغیان کنند
حضرت فرمود که ای حیران در علم الهی چنان گذشته بود و چنین متر شده بفرموده رسول خدا ص خروج کردند هر که خروج
کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که ساکت شد از ما ای حیران اگر وقتی که بلا از اهل بیت و اهل جور را ایشان غالب
سپیدند ایضا از خدا سوال میکردند که ملک و پادشاهی آن طغیان را از اهل بیت گردانند و اهل طغیان را از اهل بیت گردانند
و امیر گردان بلاهار از ایشان دفع میشود و پادشاهی آن طغیان را بر طرف میکرد زود تر از آنکه کسی بشنود بکشد و دقت
آن از هم بریزد و لیکن آنها در مقام رضا و تسلیم بودند و آنچه حقیقت صلاح آنها را در آن میدانست غیر آن نمیخواستند ای حیران
آنچه بان بزرگواران رسید برای گاهی نبود که مرتکب شده باشند و عقوبت مصیبتی نبود که مخالفت حدادان کرده
باشند و لیکن برای آن بود که خدا میخواست که بان در جات عالیه در بهشت برسد پس چندی بعد در حق ایشان بخاطر خود
راه مده فصل فخر در بیان فضیلت شهیدانی که با آنحضرت شهید شدند و در حیات و اولیای ایشان
این بابویه بسند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق پرسید که باین رسول الله چه سبب داشت که اصحاب حضرت
امام حسین با آنکه میدانستند که کشته میشوند اقدام بر جهاد می نمودند و بی باکانه خود را در بهشت دیده بودند بر مساویت
میکردند که کشته شوند و بمنزلهای خود برسند و حور بان خود را در بر کبریا قطب را و ندی بسند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده
که حضرت علی بن الحسین فرمود که من با پدرم بودم در شبی که جمعی از شهدای آن شب با اصحاب خود گفتند که ایشان اینک شب آمد
و راه کریمت بر شما گشوده شد پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفاکار مرا میطلبند و بادیگری کار ندارند
اگر مرا بکشند از پی شما خواهند آمد من بیعت خود را از کون شما انشودم ایشان گفتند بخدا سوگند که این هرگز نخواهد شد حضرت
فرمود که فردا کشته خواهید شد و یکی از شما بدر خواهد رفت ایشان گفتند حمد میکنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است
با این کرامت با تو شهید شویم پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند و حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود که سر را لا کین و نظر کنید
چون نظر کردید در جات و منازل خود را در بهشت دیدید پس حضرت منزل هر یک را با ایشان داد تا آنکه همه منازل خود را شناختند
و حور و قصور و منتهای موفور خود را دیدند و باین سبب در آن محراب و به نزه و شمشیر میرفتند که زود تر بمنزل خود برسند
و بنوعی بادی منعم گردیدند باین بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین فرمود
که چون کار بر پدرم تنگ شد و آن کافران از هر سو آنحضرت و اصحابش را در میان گرفتند اهل آن مملکت احوال آنحضرت را بر خلاف احوال
خود دیدند و بر آنکه دلهای ایشان ترسان شده بود و در تنگهای ایشان متغیر گردیده بود و مفاصل بدن ایشان مایل و بدو آنحضرت
با مخصوصان اهل بیت و روهای ایشان شکفته بود و در تن ایشان فروخته بود و سکون قلب و اطمینان جوارح ایشان بیشتر
شده بود پس بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند نظر کنید بسوی این شیر پیشه شجاع که پرواز نمردن ندارد و از زمین و آسمانها
حضرت چون سخن ایشانرا شنید فرمود که صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرا از برای شما مگر مکه و بیای که از آن در گذر

در بیان فضیلت شهیدانی که با آنحضرت شهید شدند و در حیات و اولیای ایشان

در بیان کفر فانی و انحراف و شد عذابها

۹۲

بیان در فانی و انحراف

و ان شدت و بد حالی منتقل شود بسوی نهم ابدی هشت جاودانی پس کسب از شما که نخواهد از زندان بقصری منتقل شود
 نیست مگر برای دینمان تمام مگر شد کسی که از قصر و قباب بسوی زندان و عذاب رود بدو سبک پدرم مرا خبر داد که رسول خدا
 فرمود که بنای زندان مؤمنان و هشت کافرانست و هر کس جسد مؤمنانست بسوی هشتای ایشان و جسد کافرانست بسوی عذابها
 آنها و من هرگز در صغیر نکندم و از پدران خود دروغ نشنیده ام ایضا پسند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که روزی
 حضرت علی بن الحسین نظر کرد بسوی عیبه الله پسر عباس بن علی بن ابیطالب و ابانده مبارکش روان شد فرمود که هیچ
 بر حضرت رسالت سختی بود از روز احد که هم او شبر خدا و رسول حمزه ابن عبد المطلب در آن روز شهید شد و بعد از آن روز
 مونه بود که پسر عم او جعفر بن ابیطالب شهید شد پس حضرت فرمود که روزی بروی حضرت امام حسین غمزه که سی هزار
 نامرد که دعوی میکردند که از این امندان امام مظلوم را در میان گرفتند و هر یک تقریب میکنند بسوی خدا بخون او و ابان
 را موعظه میکردند و خدا را بیاد ایشان می آورد و چند پذیرفتند و دست از وی برداشتند تا آنکه او را بجور و ستم و صدور آن
 شهید کردند پس فرمود که خدا رحمت کند عباس را که جان فانی کرد و مردانگی کرد و جان خود را فدای برادر خود کرد و ایند
 تا آنکه دستهایش را بریدند و یون حقتم بسوی دستهای او و وبال با و کرامت کرد که بان بالها بلامکه در هشت روز از یکد
 چنانچه جعفر بن ابیطالب را و وبال داده بدو سبک عباس را نزد خداوند عالمان منزلی هست که جمیع شهدا در روز قیامت
 از روی منزلت و یکد و این قولوبه پسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که هیچ شهدی نیست مگر آنکه از وی یکد
 که کاش با حسین شهید شده بودم فصل دهم در بیان کفر فانی از انحراف حضرت و شدت عذابها و ثواب
 لعنت کردن من و اینها است این با و پسند های معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود
 که فانی حسین بن علی را با و نیست از انش و بر او نصف عذاب اهل دنیا مقرر است و دستهای او را بر پنجها از انش بسته اند و او را
 سیرگون در فرجه جهنم اوخته اند و از کند و بوی بد او استعاده میکنند اهل جهنم بسوی پروردگار خود و انملعون با جمیع با و را و خود
 و هر که معاشرت او بقتل حضرت کرده است ابدالا باد در جهنم خواهند بود و هر چند موخنه شود پوسنهای ایشان حقتم بدلان پوست
 تازه مبر و باند تا آنکه شدت عذاب الهی در یابند و یک ساعت عفویت از ایشان ساکن نمیشود و از جهنم در حلق ایشان میکنند پس
 وای بر ایشان از عذاب جهنم ایضا با سبک معتبر از انحراف روایت کرده است که حضرت موسی از پروردگار خود سوال نمود که برادر من
 هرون مرده است و را با من حقتم و می نمود با و که ای موسی اگر شفاعت نمائی در حق گذشتگان و ایند کان هر این شفاعت ترا قبول کنم
 خبر یافت حسین بن علی که ائمه از فانی او انتقام میکنند ایضا پسند معتبر از حضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
 که نخواهد گشت حسین را بدترین است و هر که بنزد او برود از فرزندانش من او کافر شده است من ایضا پسند معتبر روایت کرده است
 که مردی در خدمت حضرت امام جعفر صادق فانی حسین بن علی را مذکور ساخت بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند میخواستیم
 که حوتم از او در دنیا انتقام بکشیم حضرت فرمود که مگر عذاب خدا را برای او سهل میشمارید یا چه حقتم از برای او مقرر کرده است
 از عذابها و عفویتها مشایقی ندارد بر عفویتهای دنیا ایضا پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت رسالت
 فرمود که در جهنم منزلی هست که کسی مستحق نمیشود از آن مگر بقتل حسین بن علی و بی بی زکریا این قولوبه از کعب الاخبار روایت
 کرده است که اول کسی که لعنت نمود بر فانی حسین بن علی ابراهیم خلیل الرحمن بود و امر کرد فرزندان خود را و عید و پیمان را ایشان
 گرفت که پوشه او را لعنت کنند و بعد از آن حضرت موسی او را لعنت کرد و امر کرد امت خود را بان پس لعنت کرد او را و او را و امر
 نمود بنی اسرائیل را بان پس لعنت کرد او را حضرت عیسی و یسار و میکفت بنی اسرائیل را که لعنت کنند بر فانی حسین بن علی اگر زمان
 او را و یاسید و خدمت او جهاد نماید کسی که با او شهید شود چنانست که با پیغمبران شهید شده است و کوبان بقعه
 که در آن مدفون خواهد شد و در نظر نیست و هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه بر او شکر بدارفته است و در اینجا توقف نموده
 است و آن زمین مبارک را خطاب کرده است که تویی بقعه که خبر تو بسیار است و ما را تابان امامت در تو مدفون خواهد شد
 ایضا از عین هبیه روایت کرده است که گفت روزی دیدم حضرت رسول را که حسن و حسین را در دامن خود نشانید
 بود و گاهی اینرا و گاهی آنرا میبوسید و امام حسین میگفت که وای بر کسی که تو را بقتل رساند ایضا با سبک معتبر روایت از حضرت